

# معالالت تاریخی

فریدون آدمیت

دزدی



# معالات تابعی

فریدون آدمیت

## مقالات تاریخی

نویسنده: فریدون آدمیت

چاپ دوم: انتشارات دماوند

آلمان غربی ۱۳۶۴ تجدیدچاپ: انتشارات نوید

ایران ۱۳۶۲

از مجموعه «مقالات تاریخی» (چاپ تهران، ۱۳۵۲) این چند مقاله تجدید طبع گردید. هر مقاله روشنگر بخشی از زندگانی سیاسی صدراعظمی است، و در مجموع شمهای از اوضاع و احوال آن روزگاران به دست می‌دهد.

## فهرست

صفحه

عنوان

۹	سرنوشت قائم مقام
۳۷	دستورنامه محمدشاه در سفارت حسین خان نظامالدوله به فرنگستان
۶۷	فرار حاجی از دارالخلافه
۸۱	اسناد و آگاهی های تازه از امیر کبیر: ۱- مجموعه ای از نامه های خصوصی او
۱۰۱	۲- «خيال كنسططيتو سيون داشتم».
۱۰۷	طرح قرارنامه ایران و انگلیس در بازگرداندن هرات به ایران

## سرنوشت قائم مقام

میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی، دولتمدار و وزیر کاردان محمدشاه در ۲۴ صفر ۱۲۵۱ توفیق و محبوس گشت. پس از شش روز، به امر پادشاه در شب ۲۹ صفر خفه‌اش کردند. صدارتش به هشت ماه هم نرسید.

قضیه وزیر کشی در سنت دولت مطلقه ایران، چیز تازه‌ای نبود؛ دفتری کهن دارد. اعتلا و سقوط وزیر مملکت تناسب مستقیم داشت با مسئله توزیع قدرت، و با مقام و شخصیت وزیر. در فرضیه سیاسی کهن و کنه، سلطنت نماینده حاکمیت بود و منشأ قدرت دولت، و وزیر پیشکار و مجری اراده شهریار. اداره امور مملکت، به هر صورت، بدست وزیران می گشت. وزارت بنیاد سیاسی نیرومندی بود. وزیر کاردان و شایسته خواه و ناخواه کارها را قبضه می کرد؛ اختیارش افزونتر

---

۱- این مقاله نخست در مجله سخن (شماره اسفند ۱۳۴۴) منتشر گردید.  
در آن تجدیدنظر شد و سندی هم در پایان مقاله اضافه کردیم.

و مقامش و الاتراز سایرین بود. اما نه اینکه هروزی بر مقتدری، کاردان ترین و خردمند ترین همگان باشد. تفویض قدرت و حدود اختیارات وزیر نیز متناسب بود با کیفیت رابطه شاه و وزیر، و شخصیت معنوی پادشاه. و آن تناسب در شرایط زمانی متغیر بود. نکته باریک اینکه هرگاه سلطان ناتوان بود، ناتوانی او به خودی خود تضمین نمی‌کرد اینمی‌جان وزیر توانایی را از گزند زمانه. به عکس، ضعف خود عاملی بود که از دوچهت ممکن بود در برانگیختن پادشاه علیه وزیر با اقتدار بکار برده شود: یکی در جهت نفس قدرت که جوهر سیاست است، و در آن نظام سیاسی قدرت متعلق به سلطنت بود. دوم اینکه ضعف نفسانی پادشاه، استیلای بر مزاج او را آسان می‌گردانید. به همان اندازه که ذهن او را در مسأله قدرت بس حساس و تأثیرپذیر می‌ساخت. از این رو عناصر متند دستگاه حکومت (شاهزادگان، نزدیکان شاه و بزرگان، و حتی اندرون شاه و عمله خلوت) هر کدام به تفاوت، و بنا به اقتضای کیفیات زمانی، می‌توانستند در رأی سلطان مؤثر افتد. مخالفان هر وزیر هوشمند قوی همیشه در میان همان عناصر بودند، و ریشه اصلی مخالفت معمولاً نفع فردی بود. چیزی که در میانه نبود خیر و مصلحت عمومی بود. اگر احیاناً آن وزیر گرایشی به کارهای خیر و بهبود کارها داشت. آن گرایش تشدید می‌کرد دشمنی دشمنان را، چه اصلاح با مزاج طبقه حاکم سازگار نبود. بهر حال، رابطه میان وزیر با سایر عاملان قدرت، از دقیق‌ترین و دشوارترین مسائل حکمرانی بود. چنان وزیری همواره در معرض اتهام به «خیانت» بود، و حربه مخالفان همیشه افسون قدرت طلبی بود. افسونی که تقریباً همیشه کار گر بود. پس در

نظام حکومت آنچنانی، نفس قدرت و شایستگی وزیر بزرگ، لغزشگاه  
قدرت و آفت وزارت بود.

فرجام کار قائم مقام جزوی است از آن داستان مفصل و مکرر.  
تنها مطلب تازه، تحقیق در این قضیه است که: در شرایط خاص تاریخی  
زمانه-آیا علاوه بر عناصر سنتی مخالف، عامل مخالفت سیاست خارجی  
هم در میانه بود یا نه؟ و اگر بود چه اندازه مؤثر بود؟ کوشش داریم  
ضمون شرح داستان به آن پرسش وسایه روشن‌های آن، پاسخی اندیشه‌یده  
بدهیم.

مؤلفان ایرانی همزمان قائم مقام یا بلافصل او، گزارش درستی  
از شکست کار آن وزیر نمی‌دهند. این نوشه‌های یکنواخت همان  
آگاهی‌های عمومی را در بر دارند، و تا امروز همه تکرار کرده‌اند.  
مشروح‌ترین گزارش را در خاطرات روزانه وزیر مختار انگلیس «سر  
جان کمپبل»<sup>۱</sup> می‌خوانیم، ولی نه اینکه هرچه او آورده است درست  
باشد و بی چون و چرا پذیریم. بهیچ وجه چنین نیست. باید او را  
 بشناسیم و وجهه نظرش را تمیز بدهیم. کمپبل پزشک نظامی بود. در  
 زمرة صاحب منصب انگلیسی به زمان فتحعلی شاه از  
 هندوستان به ایران آمد. «حکیم کمپبل» زبان فارسی را خوبی خوب  
 فراگرفت. شیوه فکری او مانند اغلب رفقایش (از جمله سرهنگ شیل)  
 صرف مستعمراتی بود. و به همین خصلت اهل دسیسه و دوز و کلک  
 بود. از آوریل ۱۸۳۴ تا نوامبر ۱۸۳۵ (از ذیحجه ۱۲۴۹ تا شعبان  
 ۱۲۵۱) از جانب حکومت انگلیسی هند، در ایران سمت وزیر مختاری

---

1. Sir Jahn Campbell

داشت. این خود نکته‌ای است که عباس میرزا و قائم مقام به تجربه بصیرانه، همواره با آمدن مأموران سیاسی انگلیس از طرف حکومت هند مخالف بودند. و دلخوری خود را پنهان نمی‌داشتند. میان قائم مقام و کمپیل بارها اختلاف سلیقه افتاد؛ و گاه به مشاجره کشید که نمونه آنرا خواهیم شنید. حتی یکبار وزیر مختار انگلیس را تهدید کرد که از روش کار او به لندن شکایت خواهد فرستاد.

کمپیل گزارش‌های رسمی خود را به رسم معمول، به وزارت امور خارجه لندن و حکومت هند هر دو فرستاده است. ولی نسخهٔ کامل خاطرات خصوصی روزانه‌اش را در ۳۱ دسامبر ۱۸۳۶ فقط به «کمیسیون محرمانه» حکومت انگلیسی هند ارسال داشت. سالیان بعد تنها بخشی از یادداشت‌های روزانه او را که از سرانجام قائم مقام صحبت داشته، به وزارت امور خارجه فرستاده‌اند.<sup>۱</sup> سه قطعهٔ اول این بخش از خاطرات اول ربوط است به دورهٔ اقتدار قائم مقام زمینه بر افتادن دولت او، به موجب این یادداشت‌ها در ۱۲ مه ۱۸۳۵ (۱۴ محرم ۱۲۵۱) نمایان می‌گردد. بعد می‌رسد به مرحلهٔ دستگیری قائم مقام، و قایع روزهای بحرانی را تا ۲۵ ذوئن ۱۸۳۵ (۲۸ صفر ۱۲۵۱). یعنی تا شب پیش از اعدام او نیز در بردارد. نخست ترجمهٔ متن آن بخش خاطرات کمپیل را (که حاوی اعتراضات نیز می‌باشد) بدست می‌دهیم. سپس می‌پردازیم به سنجهش و نقادی نوشتۀ او به مأخذ دیگر اسناد رسمی و مدارک معتبر

---

۱- آن شامل دو قسمت از خاطرات کمپیل و مکمل یکدیگر است.

قسمتی در جلد ۳۹/۵۰ و قسمت دیگر در جلد ۱۵/۶۵ اسناد بایگانی وزارت امور خارجه انگلیس ضبط است.

تاریخی. به علاوه گفت و شنود قائم مقام را با کمپبل و فریزر راجع به سیاست خارجی ایران (که در آن خاطرات به اشاره گذشته) از گزارش رسمی می‌آوریم. گفت و شنودی بسیار مهم و شنیدنی.

این است ترجمهٔ خاطرات روزانهٔ کمپبل (پاراگراف اول آن تاریخ ندارد):

«به سفیر روس گفتم: از مدت‌ها پیش به استعداد و فراست قائم‌مقام احترام زیاد داشتم. انتصاب او را به صدارت آنقدر ضروری می‌دانستم و بدآن معتقد بودم که همان موضوع را در صحبت با شاه عنوان کردم. دیدم عقیده و نیت اعلیحضرت [محمدشاه] نیز بامن یکی است.

«۱۴ ژانویه ۱۸۳۵. من و وزیر مختار روس توافق کردیم که برای خاطر امنیت شاه و مملکت حتماً لازم است قائم مقام را وادر سازند که در دستگاه اداره امور، تقسیم کاربکند و وزرای دیگری معین نماید تا تصدی امور مختلف را به عهده بگیرند. و نیز بین ما توافق شد که شاه بایستی بارعام بدهد و به عرضحال مردم برسد. و نیز به جای اینکه در درستی و نادرستی هر امری رأی قائم مقام را بخواهد، و بسا در هر مطلبی یا او مشورت کند، شاه خود بنا بر قدرت و اختیاری که دارد شخصاً فرمان صادر نماید.

«۲۰ فوریه ۱۸۳۵. به حکومت هندوستان نوشتیم: هرچندستی قائم مقام مانع پیشرفت سریع کارها می‌شود، معهذا در اداره امور بسیار داناست. و به عقیده من تا آنجا که سراغ دارم در سرتاسر ایران یکتا مرد کارداری است که از عهدهٔ مسئولیت دشواری که به گردن گرفته، بر می‌آید.

«۱۲ مه ۱۸۳۵». امروز یکی از درباریان شاه فرصت یافت که نظر مرا درباره سازشی که گفته می‌شد میان قائم مقام و روس‌ها وجود دارد، در خلوت به گوش اعلیحضرت برساند. و نیز شاه را از اعتقاد من بیاگاهاند که قصد قائم مقام این است که با استفاده از نفوذ روس تمام فدرات صدارت را در دست خود و خویشاوندانش تمرکز دهد. شاه از شنیدن آن بسیار متغیر گردید.... و گفت: به هیچکس اجازه نخواهد داد در گماردن وزیران دخالت کند. و اگر دید که قائم مقام چنین نیرنگی به سر دارد، به همان آسانی که این گل‌ها را در بوستان می‌چیند، او را معدوم خواهد ساخت.

«۱۶ [مه ۱۸۳۵]. با قائم مقام ملاقات نمودم. گفتم: از بس خواهش و التماس کردم و به فرجام کارت پیدا نمودم، خسته شدم. دیگر چیزی نمی‌توانم بگویم، اما قلب من برای نیکبختی شاه و مملکت می‌سوزد.

«احساسات عمومی به اندازه‌ای علیه قائم مقام برانگیخته که همه جا می‌گویند: من آرزوی کشتن او را دارم.

«۲۷ [مه ۱۸۳۵]. امروز عصر سوار شدم، رفتم بیرون شهر. شاه را دیدم؛ و با هم به شهر باز گشتم، و صحبت‌های خصوصی مفصل داشتیم. اعلیحضرت به اندازه من نگران اوضاع نبود. و گفت: می‌ترسد (رزیز مختار) فریب شکایتها ناراضیان و فتنه جویان را خورده باشم. انکار در این باب نکردم چه همگی به یک اندازه ناخرسندند. شکایت‌های همه طبقات این است که قائم مقام هیچ کاری برای آینده مملکت نماید، و از وقتی که به پایتخت آمده گوشش به حرف هیچ کس

بدهکار نیست. و به عرضحال مردم که از تمام نقاط کشور به تهران آمده‌اند، رسیدگی نشده است. چون دسترسی کمی به حوزه دربار شاه دارم، می‌ترسم حقایق امور به گوش شاه نرسد. و واقعاً بیم آن را دارم که هر گاه قائم مقام تغییر روش ندهد، آشوبی بر پا گردد.

«۱۸۳۵ [ژوئن]. احساسات مردم علیه قائم مقام روز به روز تندر می‌شود. در ظرف ده روز اخیر تنی چند از علماء از منبر علیه او به درشتی سخن گفته‌اند. و هر کجا نام او و اعمالش بردگی شود توأم با دشنام است. در اینکه افکار آتی قائم مقام چیست، هیچ کس نمی‌تواند حدس بزند. اما در بیست و چهار ساعت اخیر بر عده گارد شاهی افزوده است. این کار دسترسی مردم را به شاه و رساندن شکایت‌های آنان را مقام سلطنت، مشکل‌تر ساخته. این خود باعث شکفتی است که هر کوششی برای آگاهانیدن شاه از وضع امور و هشیار کردن او به حد نارضامندی عمومی به کار رفته، تا کنون به جائی نرسیده است. و یا اینکه شاه واقعاً ملتخت نیست که تدبیری بیندیشد، و با اراده و تصمیم بیشتری احوال فعلی را درمان بخشد. شاه در جواب شکایت و سخنان ناصحان معتمدش پیوسته می‌گوید: همه چیز را می‌دانم و به آنچه می‌گذرد واقف هستم، کمی صبر کنید. حرف شاه این معنی را می‌رساند که او مصمم است، ولی در انتظار بزنگاه نشسته. اما این نکته بر هر ناظر عادی روشن است که هر دقیقه‌ای بگذرد چاره‌جوئی را دشوارتر می‌گردد.

«۱۸۳۵ [ژوئن]. امروز گارد دربار و گارد خصوصی شاه که از هنگ خمسه بود تغییر یافت، و به جای آن هنگ قراچه بر گمارده

شد. توجه شاه به این تغییر معطوف گردید. و ضمن دو پیغام که برای قائم مقام فرستاد باز گشت گاردهای سابق را خواست. چون خواسته اش را قائم مقام نپذیرفت، شاه بد گمان شد. بر اثر اشاره هایی که قائم مقام کرد و نخواست در رأی خود تجدید نظر کند، بد گمانی شاه نسبت به او فزونی گرفت. بدون تردید قائم مقام قصد داشته امشب ضربتی به شاه بزند. و می گویند می خواسته وی را بکشد و دیگری را به تخت سلطنت بنشاند.

«۲۱ زوئن [۱۸۳۵]. بامداد امروز سوار اسب شده، به شهر رفتم. در راه شخصی را دیدم که فرستاده بودند تا مرا از دستگیری قائم مقام و پسران و اعوان او که به امر اعلیحضرت صورت گرفته، آگاه گرداند. یکسره به کاخ سلطنتی رفتم. اما به ملاقات شاه کامیاب نشدم چه با مستوفیان و منشیان دربار خلوت کرده بود. سواره از وسط شهر گذشتم، خیابانها را بیشتر از آنچه تا حال دیده بودم، جمعیت فرا گرفته بود. هر کسی دوستی را می دید، به عادت ایرانیان او را در آغوش می گرفت. شنیدم که مساجد نیز پر از جمعیت است و به دعا گوئی اعلیحضرت مشغول اند که مردم را از چنین طاعونی نجات بخشید. چون به سفارتخانه رسیدم، دیدم چند نفر انتظار باز گشت مرا دارند تا مبارکباد گویند. از آن جمله بودند بعضی از خویشاوندان شاه، رئیس دیوانخانه و چند تن از ریش سفیدان شهر. احساسات آنان چنان بود که همگی تمی داشتند: از اعلیحضرت استدعا کنم که اگر راست باشد که قائم مقام اعدام نشده، او را بکشند. و جسدش را در میدان عمومی شهر آویزان کنند، چه او به قدری آدم تبه کاری است که اگر زنده بماند هر کسی را می فریبد، و از نو زمام قدرت را به دست خواهد گرفته.

«بعد از ظهر امروز باز به دربار رفتم، پس از سه ساعت صحبت با مأموران درباری که تازه گماشته شده بودند، به حضور شاه رسیدم. نخست از اوضاع فارس صحبت داشتم. سپس قضیه‌ای را که تازه اتفاق افتاده بود به میزان کشیدم. اعلیحضرت گفت: گرفتن چنین تصمیمی ضرورت حتمی داشت. و نیز گفت: آنچه من در ملاقات خصوصی سابق خود راجع به اوضاع امور و هیجان عمومی به عرض رسانده بودم، ونا آنوقت از آن بی خبر بود، اکون بر وی مکثوف گردید. و خود تحقیق نموده، دانسته آنچه گفته بودم از روی خلوص نیت و برای خاطر خود شاه و سعادت مملکت بسویه است. همچنین شاه خواهش کرد: مثل گذشته هبچ چیزی را در عالم «دلسوزی»<sup>۱</sup> دریغ ندارم. و نوید داد که: به توفیق الهی پس از این، جریان امور به ذخیره مطلوب و رضایت بخشی بگذرد. بعلاوه شاه خواست که در اوضاع و احوال کنونی نزدیک «درخانه» باشم. و در باره امور معوقة بین دو دولت چیزی (به لندن) تنویسم زیرا میل دارد روابط خود را با انگلستان نزدیک تر کند. و نیز از مساعدتهای دولت انگلیس در برقراری نظم مملکت تشکر نمود. باز شاه گفت: امیدوار است بعد از این دلیلی بر شکوه و شکایت از بابت تعزیق اندختن و بی اعتنایی به تقاضاهای من، پیش نیاید.

«به اعلیحضرت گفتم: وجود و سروری که مردم در آغاز جلوس شاهنشاه به تخت سلطنت داشتند، حالا محسوس نیست. نکته‌ای که که مردم خیلی به آن علاقمندند، این است که بدانند فرجام کار قائم مقام

---

۱- لغت «دلسوزی» را با حروف لاتین نوشته است.

چیست، و آیا او بکلی از کار و قدرت بر کنار گشته با نه؟ چه نمینتوانند فراموش کنند که به زمان مرحوم عباس میرزا چندین بار قائم مقام معزول گردید، اما همیشه با خدعاًه توانست زمام کار را از نو بدست گیرد. و از آنجا که چنین خاطره‌ای باقی است - می‌ترسم کسانی که حالا از جانب اعلیحضرت به خدمت گماشته شده‌اند، از بیم آنکه مباداً روزی قائم مقام باز به قدرت حکومت برسد، در انجام امور مجاهدت نکنند. بعلاوه گفتم: اما تردید نیست که اکنون تمام طبقات از اینکه از شرق قائم مقام خلاص شده‌اند دلشادند، و به اراده و عزم ثابت اعلیحضرت آفرین می‌خواهند. و وظیفه خود می‌دانم به عرض برسانم که: تمام امید مردم به شخص شاهنشاه است، ومن به عنوان خیرخواه ایران صمیمانه آرزومندم که دیگر اعلیحضرت نگذارند زمام حکومت از دستشان بیرون بروند. و نظرم این است که در تعیین «پیشکار» و صدراعظم شتاب نفرمایید. بلکه امور را به دست مستوفیان و منشیانی که هر کدام منتصدی شعبه‌ای از امور باشند، بسپارند. با این تدبیر هر کدام از آنان بر دیگری هم‌چشمی و رقابت خواهد کرد و اموری که بر اثر سنتی قائم مقام تابحال در بونه اجمال مانده، انجام خواهد پذیرفت...

«اعلیحضرت گفت: عقیده من نیز همین است و همین شیوه را پیش خواهم گرفت... قائم مقام دیگر هر گز بد قدرت نخواهد رسید، و برای همیشه از غرور او خلاص شدیم و دیگر نمی‌تواند به کسی آزار برساند. بر ایش کنج دنجی بالای تپه یا در دشت فکر خواهم کرد. بعلاوه اعلیحضرت گفت: شما دستور دهید فردا چادرتان را همینجا بزنند، و بینند کارها برچه روای خواهد گذشت. انشاء الله خرسند خواهید بود.

« به اعلیحضرت گفتم: هر چند بنابر آنچه خود دیدم و تحقیقی که ذمودم بیم آشوبی نمی‌رود، اما از نظر تدابیر احتیاطی به کلنل «پاسمور» نوشتم که: به‌هنگ توپخانه دستور بددهد چند توپ و توپچی به‌حوالی کاخ سلطنتی بفرستد. و گارد نظامی قوی تحت حکم سرجوخه انگلیسی، به قورخانه گسیل دارد. شاه به خنده افتد. گفت: گرچه این کار ضرورتی نداشت، اما از این بابت که به فکر همه چیز هستید، خرسند هستیم.

« ۲۲ [ژوئن ۱۸۳۵]. امروز عصر شخصی از جانب امام جمعه به دیدنم آمد تا دستگیری قائم مقام را به من تبریک گوید. و همچنین مرائب شادمانی امام جمعه و تمام طبقات مردم را ابراز دارد. و نیز اعلام دارد که: همه معتقدند بر اثر کوشش‌های من بود که خوشبختانه توانستند از این آفت بد تر از طاعون رهائی یابند. کسانی دیگر هم آمدند و همان معنی را تکرار کردند. امام جمعه و شاهزاده وردی میرزا<sup>۱</sup> خواهش داشتند که به دیدن ایشان بروم.

« ۲۳ [ژوئن ۱۸۳۵]. عده‌ای هم امروز به سراغ من آمدند. حرفشان همان بود که روزهای قبل دیگران اظهار داشتند. و آنان که نتوانستند شخصاً بیایند پیام معدربت آمیز فرستادند که بر اثر حضور در دربار، فرست آمدن به سفارت نیافتند.

« ۲۴ [ژوئن ۱۸۳۵]. شاه امروز عصر تمام سپاهیان پایتخت را که قریب هفت هزار نفر بود و تحت فرماندهی کلنل پاسمور می‌باشند، ساندید.

---

۱- مقصود میر محمد مهدی، داماد وردی میرزا پسر قطعی شاه است که از دشمنان قائم مقام بودند.

«[ژوئن ۱۸۳۵]. به دستور شاه رئیس تشریفات دربار<sup>۱</sup> و منشی خاص قائم مقام<sup>۲</sup> به ملاقات من آمدند. خان<sup>۳</sup> گفت: حالا که قائم مقام از کار بر کنار گردید امید می‌رود موضوع مورد اختلاف حل بشود، و نیز درباره عهد نامه سیاسی مذاکره کرد. ترجمه متن ماده اول را که می‌خواستم در عهدنامه گنجانده شود، عرضه کردم و تقاضا نمودم آن را به نظر اعلیحضرت برساند. پیشنهاد نمودم: اعلیحضرت سه‌چهار نفر را معین کنند تا درباره مواد قرارداد مشورت نمایند. خان گفت: در تمام ایران کسی نیست این مطلب را بفهد و نمی‌خواهم شخص دیگری در کار شرکت جوید. زیرا من از کسانی هستم که خود را وابسته به دولت انگلستان می‌دانم، و به این مسئله از نظر دیگری نگاه می‌کنم، و حال آنکه دیگران مثل من فکر نمی‌کنند. من به دولت شما ارادت خاص دارم...».

\*

وزیر مختار انگلیس در دفتر خاطراتش موضوع‌های گوناگونی را عنوان کرده: مسائل معوقه بین ایران و انگلیس؛ توّهم سازش قائم مقام با روس؛ قصد قائم مقام در برانداختن محمد شاه؛ تمرکز قدرت

---

۱- مقصود محمد حسین خان ایشیک آفاسی رئیس تشریفات سلطنتی است.

۲- اسم منشی خاص قائم مقام را اینجا نبرده، ولی در نامه دیگر او را میرزا علینقی فراهانی معرفی کرده است. و تصریح دارد که اطلاعات و اسناد مهم دولتی را به سفارت انگلیس می‌داد. در سفر محمد شاه به هرات خیانت و جاسوسی او کشف شد و به امر شاه اعدام گردید.

۳- «خان» اشاره به مهمن محمد حسین خان رئیس تشریفات است.

دولت در دست صدراعظم؛ خصومت طبقات مختلف مردم با قائم مقام؛ و از همه مهمتر اعتراضات خود اوست در آنچه در ذهن محمدشاه تلقین کرده بود. به توضیح آنها می‌پردازیم:

جهت عمومی سیاست خارجی قائم مقام را در مناسبات باروس و انگلیس، باید در مجموع مسائل سیاسی آن زمان مطالعه کرد. بطور خلاصه باید گفت از نظر روس، مسئله اصلی اجرای عهدنامه ترکمانچای در تأمین آزادی تجارت و تأسیس قنسولگریهای روس در شهرهای ایران بود. انگلستان نیز در بستن قرارداد و تحصیل آزادی بازار گانی و همچنین احداث قنسولگریهای خود سخت دست و پا می‌کرد. در این باره بین روس و انگلیس نیز توافق حاصل شده بود. اما قائم مقام در برابر هر دو دولت ایستادگی می‌کرد. و در پی به دست آوردن تأمین سیاسی و دفاعی ایران در برابر تجاوز احتمالی خارجی بود. از اینرو در تجدید مواد دفاعی عهدنامه ۱۸۱۴ که انگلستان باطل کرده بود (یعنی در واقع با پول خریده بود) اصرار داشت. و هر موافقت دیگری را با انگلستان منوط بدان می‌دانست. اما انگلستان دیگر به بستن چنین قراردادی که هدف اصلی آن علیه روس بود، تن در نمیدارد. سخن قائم مقام که نقل خواهد شد، نشان می‌دهد که مخالفت بسیار جدی او در تأسیس قنسولگریهای روس و انگلیس از این جهت بود که آن را وسیله گمنترش نفوذ آن دو کشور در ایران می‌دانست. و خوب فهمیده بود که آزادی تجارت برای مملکتی چون ایران زیان آور است، چه «ذخائر طلای ایران را از کشور خارج می‌ساخت». کمپبل می‌نویسد: «هیچ استدلالی نبود که برای قانع کردن محمدشاه وزیرش

در اتبات منافع قرارداد بازارگانی به کار نرفته باشد». اما تمام براهین در قائم مقام بی اثر مانده، جواب ما را همنمی دهد.<sup>۱</sup> به دنبال آن گوید: «نظر شاه جوان با قائم مقام یکی نیست. و استنباطم این است که هرگاه شاه در رأی و تصمیم خود آزاد بود، پیشنهاد ما را می پذیرفت».<sup>۲</sup>

«فریزر» نیز که از طرف پالمرستون به ایران آمده بود، با حضور وزیر مختار انگلیس با قائم مقام به گفت و شنود نشستند. کمپبل می نویسد: ما «احمقانه» تصور می کردیم که در «جنگ استدلال» بر قائم مقام فایق آئیم.<sup>۳</sup> سخنان قائم مقام حقیقته می درخشند. گفت: تا بحال اجرای مواد عهدنامه ترکمانچای را در تأسیس قنسولخانه روس رد کرده ام و تا آخر نیز به هر طریقی باشد، با «مردی یا نامردی»<sup>۴</sup> رد خواهم کرد. چنین حقی را به هیچ دولت دیگری هم نمی دهم چه برای ایران «زیان بخش» است. و انگلستان نباید در موضوعی که این قدر برای ما ضرر دارد پافشاری کند، والا چه فرقی است با تعددی روسها که «به زور سرنیزه» عهدنامه ترکمانچای را بر ما تحمیل کردند. تأسیس قنسولخانه روس در گیلان موجب «انهدام ایران به عنوان یک ملت» خواهد گردید. و هر کجا پای قنسول روس و انگلیس باز گردد سلطه ایران را از بین می برد. بالاخره «تجارت و سیله نابودی تدریجی

---

۱- اسناد وزارت امور خارجه انگلیس: جلد ۳۸/۶۵، نامه ۱۲ مارس

. ۱۸۳۵

۲- همان مأخذ.

۳- اسناد انگلیس، ۳۸/۶۵، خلاصه مذاکرات با قائم مقام، ۲۵

فوریه ۱۸۳۵

۴- «مردی و نامردی» را به حروف لاتین نوشته.

این مملکت فقیر ناتوان می‌شود، و عاقبتش این است که بین دوشیر قوی پنجه که چنگال خود را در کالبد آن فروبرده‌اند تقسیم خواهد شد... ایران به عنوان ملت واحدی در زیر دندان یک شیر جان به سلامت نمی‌برد، چهار سد به اینکه دوشیر در میان باشند. ایران تاب آنها را نخواهد آورد، و تردید نیست که تحت استیلای قدرت آن دواز پادر می‌آید و جان خواهد داد.»<sup>۱</sup>

فریزر گفت: شرط عهدنامهٔ ترکمانچای در اعطای حق تأسیس قنسولگری به رویه «زهر» است. اما اگر چنین حقی به انگلستانداده شود، حکم «پادزهर» را خواهد داشت. قائم مقام جواب دندان شکنی داد: آنقدر زهر در بدن بیمار ما اثر کرده که هر آینه مراقبت نشود مرگ آن حتمی خواهد بود. و هر گاه پادزهر تندی به آن برسد، نه فقط از دردش نمی‌کاهد بلکه مرگ او را تسریع می‌کند. اگر واقعاً انگلستان خیرخواه ماست مواد عهدنامهٔ سیاسی (۱۸۱۴) را مبنی بر حمایت ایران، در صورت تعرض هر دولت خارجی تجدید کند. آنوقت خواهید دید نه فقط فصل مربوط به ترکمانچای را به هر تدبیری باشد باطل می‌کنیم، بلکه حاضریم سرنوشت ایران را به دست انگلستان بسپریم و اداره قشون مملکت و حتی گارد سلطنتی را به عهده صاحب منصبان انگلیسی واگذاریم. «ما پول انگلستان را نمی‌خواهیم بلکه خواهان اطمینان به پشتیبانی حقیقی آن هستیم.»<sup>۲</sup> وزیر مختار انگلیس می‌نویسد: وجهه نظر قائم مقام این است که انگلستان به مدد ایران باید تا او بتواند مواد عهدنامهٔ ترکمانچای را در ایجاد قنسولگری روس، باطل

۱- اسناد انگلیسی، ۵۱/۳۸، خلاصه‌مذاکرات با قائم مقام، ۲۵ فوریه ۱۸۲۵.

۲- همان مأخذ.

کند . در این صورت به عقیده او «ایران بهترین سدی بین روس و مستملکات انگلیس در شرق خواهد بود.»<sup>۱</sup>

قائم مقام شخصیتی بسیار قوی داشت. در استدلال سیاسی و نکته سنجی و حاضر جوابی فوق العاده توانا بود. دفاع او از منافع و حقوق «ملت ایران» سیمای مرد وطن پرستی را نشان می دهد که در برابر زدو بندهای سیاسی همسایگان سخت ایستادگی می کرد. نتیجه منطقی که از گفتار و کردار او می گیرم اینکه اتهام وزیر مختار انگلیس مبنی بر سازش قائم مقام با روس و یا روس مآبی او بکلی باطل است. جهت افکار او ایرانی بود.

موضوع دوم اینکه وزیر مختار انگلیس قائم مقام را متهم می دارد به اینکه نسبت به محمد شاه صدیق و وفادار نبود، وقصد برانداختن و حتی کشتن او را در سر داشت. در نامه رسمی دیگری نیز می نویسد : «بد گمانی من نسبت به قائم مقام از سه سال پیش یعنی از زمان ولایت عهده محمد میرزا وجود داشت. پس از مرگ شاه تهیه و سایل حرکت محمد میرزا را از تبریز به تهران به تعویق می انداخت، با وزیر مختار روس ملاقاتهای پی درپی داشت، نسبت به انگلستان بی اعتنا بود، و به دلخواه روس می خواست در مملکت آشتفتگی و آشوب برپا کند» تا اینکه سرانجام «دست نیرومند عدالت جزای کردار و سفسطه های او را داد.»<sup>۲</sup>

در این تردید نیست که رفتار قائم مقام با محمد شاه چه در دوره

۱- اسناد انگلیس، ۳۸/۶۵، نامه ۱۲ مارس ۱۸۳۵.

۲- اسناد انگلیس، ۳۷/۶۵، گزارش سری، خمینه نمره ۳.

ولیعهدی او و چه در زمان سلطنتش بی‌مها با بود. اما بنا بر مدارک تاریخ این بهتان محض است که نیت معزول یا معدوم کردن او، یا ایجاد هرج و مرج در کشور را داشته است. «گرانت» مأمور سیاسی انگلیس در تبریز می‌نویسد: رقبب بزرگ محمد میرزا همان ظل‌السلطان است. ولی قائم مقام که «کاردان‌ترین وزیرانی است که ایران دارد نسبت به محمد میرزا صدیق است» و تمام کوشش خود را به کارمی بردا که دیگریم پادشاهی را بر سر او نهاد.<sup>۱</sup> حوادث بعدی نیز این نظر را تأیید نمود. نویسنده‌احوال قائم مقام در کتاب صدر التواریخ که خود مورخ درباری بود گوید: قائم مقام در «سلطنت شاهنشاھ غازی محمد شاه نهایت جد و جهد را داشتند و تپیه سفر را فراهم آوردند و تجهیز کشکر کردند و علماء را دیدند تا اینکه به اهتمامات و افیه دست اعمام شاهنشاھ غازی... از سلطنت کوتاه شد». و نیز «انصاف را نمی‌توان از دست داد که او لساناً جسارت کرده، ولی هیچ وقت خیانت به دولت نداشت و ابتدا تا انتها شاهنشاھ غازی را در سلطنت سزاوار دید، دیگر آن را اعتنا نمی‌کرد.» در جای دیگر گوید: «مقصود این است که قائم مقام خبلی زحمات کشید و تدبیرات نموده و خود را با اکثر مردم دشمن ساخت تا این راه را هموار نمود، و جسوران و داعیه جویان را به جای خود نشانید...»<sup>۲</sup>

این خود نیز نکته‌ای است با معنی که در قضیه عزل قائم مقام – وقتی محمد شاه شنید که وزیر مختار انگلیس برای دفع خطر موهومی،

۱- اسناد انگلیس؛ ۳۵/۶۰: نامه گرانت؛ ۶ زون ۱۸۳۴.

۲- صدر التواریخ، خطی.

به فرمانده قشون انگلیسی دستور داده توب و تفنگ به قصر سلطنتی بفرستد به خنده افتاد. و ضرورتی در آن «تدایسر احتیاطی» نمی‌دید. نتیجه اینکه حرف سر جان کمپیل در باره سازش قائم مقام با روس علیه محمد شاه نیز باطل است.

مطلوب سوم اینکه نمایندگان سیاسی روس و انگلیس هر دواز تمرکز قدرت حکومت در دست صدراعظم ناخرسند بودند. و به قول خود از راه «دلسوزی» و «خبرخواهی» به طور مستقیم و غیر مستقیم در ذهن شاه تلقین می‌کردند که اولاً زمام امور را خود در دست بگیرد و در هر امری از رأی قائم مقام پیروی ننماید. و ثانیاً کارها را به عهده دیگر وزیران و مستوفیان و منشیان بسپارد. البته از نظر کلی تمرکز قدرت آثار سوئی بار می‌آورد. اما باید دید محمد شاه و درباریان و مستوفیانش از چه قماش مردمی بودند: محمد شاه خود نه تندرست بود و نه عقل رزین داشت. قائم مقام به شهریاری که به غیب گوئی و کرامات حاجی میرزا آقا سی معتقد بود، اعتقادی نداشت. سبب دلخوری قائم مقام از شاه نیز همیشه همین بود. کاردانی قائم مقام موجب شده بود اقتدار حکومت عملی از شاه به صدراعظم تفویض گردد. مثل اینکه او خود نیز معتقد به لزوم تفکیک حکومت و سلطنت بود. در این باره مؤلف صدرالتواریخ می‌نویسد: قائم مقام «در ایام صدارت هم تندمی رفت و چون خود را مؤسس این سلطنت می‌دانست پاره‌ای احکام را بدلخواه خود می‌گذرانید... احترام تاج و تخت و ضرب سکه را خاص سلطنت کرده، ولی نصب و عزل و قطع و فصل کارها را و اجرای امور دولت... را می‌خواست منحصر به تصویب خود نماید و در مجلس وزارت

صورت بددهد.»

نمايند گان روس و انگلیس از آنجهت خواهان حکومت محمد شاه بودند که وی ضعیف بود و به آسانی تسلیم خواسته های ایشان می گردید. منطق «خیر خواهی» آنان در واقع در هم شکستن نفوذ و ایجادگی قائم مقام در برابر آنان بود. والا ابدأ دلشان برای ایران نسوخته بود چنانکه از هر فرمایه ای پشتیبانی کرده اند تا او را به صدارت برسانند.

اما درباره درباریان که داعیه وزارت داشتند، جواب آن را وزیر مختار انگلیس خود می دهد. در «تذکاریه سری و محرمانه» ای که کمپبل برای جانشین خود نوشته شرح جیره خوران دولت ایران آمده است. می نویسد: «از تجربه های سابق دستگیر تان شده که ایرانیان پولکی و پست و خود فروشنده». بعد شرح می دهد که میرزا محمد علی شیرازی هم شیرزاده میرزا ابوالحسن خان مقرری سالیانه می گرفت و آن را از اعتبار سفارت دریافت می داشت. همچنانکه میرزا مسعود انصاری سالیانه دوهزار «دوکات» از روس ها حقوق داشت و در سفر به هرات با سفارت روس در مکاتبه بود یعنی به آنان خبر می رساند.<sup>۱</sup> به چیزی که قائم مقام تا زنده بود پی نبرداشته میرزا علینقی فراهانی منشی خاص

---

۱- اسناد انگلیس، ۳۷/۶۵، تذکاریه سری و محرمانه در تشکیلات جاسوسی انگلیس در ایران، ضمیمه گزارش نمره ۸. مراتب خدمتگذاری میرزا مسعود به سفارت روس در خانواده اش بدیگران بماند. از آخرین افراد خانواده او عبدالحسین مسعود انصاری از عاملان مستقیم سیاست روس در ایران بود.

او نیز از عاملان سفارت انگلیس باشد. وزیر مختار می‌نویسد او «بهترین جاسوسان ما در دربار است... اطلاعات و سواد اسناد رسمی را در اختیار ما می‌گذارد و کارهای دیگری همانجام می‌دهد...»<sup>۱</sup> اواز سفارت حقوق سالیانه دریافت می‌داشت و گاهی وزیر مختار از جیب خود نیز پولی به وی می‌داد. میرزا ابوالحسن خان شیرازی نیز ماهی یکهزار روپیه از کمپانی هند شرقی مقرری می‌گرفت<sup>۲</sup>. قائم مقام به همه آنان (به استثنای منشی خود) سوءظن داشت و در مورد میرزا علینقی اشتباه می‌کرد. در اداره مملکت نه رأی آنان را می‌خواست و نه به طریق اولی حاضر بود شغل مهمی به آنان سپارد. این خود عامل دیگری بود که قدرت دولت در دستگاه صدارت تمرکز یابد. البته این نقص مهم نظام حکومت بود. اما اشتیاق نماینده‌گان روس و انگلیس به تقسیم کار از این جهت بود که در این مورد نیز از تسلط قائم مقام بکاهند، وامر را به وسیله دوستداران و عمال هواخواه خود به دلخواه خویش پیش ببرند.

اما درباره «دشمنی طبقات مختلف مردم» با قائم مقام: هر کس خاطرات وزیر مختار انگلیس و توصیف او را در جلوه دادن هیجان عمومی علیه آن وزیر بخواند، و ایران آن زمان را نشناشد چنین خواهد پنداشت که ایران جامعه‌ای بود به رشد سیاسی رسیده، و افکار عمومی به صورت پدیده اجتماعی جدیدی وجود داشته است. ابدأ اینطور نیست. نه افکار عمومی مشکلی وجود داشت و نه حتی مقدمات

---

۱- همان مأخذ.

۲- اسناد انگلیس، ۱۱۸/۱۱۵، نامه ۱۳ ژانویه ۱۸۴۸.

پیدایش آن فراهم گردیده بود. اساساً جمهور مردم دخالتی در تعیین مقدرات سیاسی خود نداشتند. تنها چیزی که بود اینکه هر گاه نان و گوشت کمیاب می‌گردید، مردم از دحام می‌کردند. حاکم ستمپشه را هم نفرین می‌کردند، وزیر خیرخواه را دعا. غیر از این جمهور مردم سهمی در گردش چرخ اداره مملکت نداشتند و مفهوم مسئولیت دولت را در برابر ملت نمی‌دانستند. قبل از قائم مقام، میرزا شفیع و صدر اصفهانی قریب سی سال صدارت کردند، و بعد ازاو حاجی میرزا آفاسی سیزده سال زمامدار بود، و مستوفی‌المسالک هم قریب نیم قرن وزارت و صدارت نمود. هیچ کدام از آن بزرگواران قدمی در راه ترقی مملکت برنداشتند و اعتراضی هم از مردم برنخاست.

سیاست قائم مقام نسبت به مردم بهیچ وجه ستمگرانه نبود. فقط مدعیان سلطنت را برای خاطر مخدوم خود برآورداخت، و حتی نسبت به آنان که تسلیم گردیدند راه مدارا پیش گرفت. حرف وزیر مختار انگلیس مبنی بر اینکه شکایت عموم مردم بلند شد که قائم مقام در مدت چند ماه صدارت خود کاری برای آینده مملکت خود از پیش نبرده دروغ ممحض است. اگر کسی در فکر آینده ایران بود، همان قائم مقام بود که در برابر تعدی روس و انگلیس مقاومت می‌نمود.

اما قائم مقام در میان طبقه حاکم دشمن فراوان داشت، و دشمن تراشی هم می‌کرد. اکثر شاهزادگان با قائم مقام سردشمنی داشتند. سه تن از آنان را که از مدعیان سلطنت بودند، کور کرده بود که کارزشی بود. اتفاقاً هرسه آنان از محمدشاه لایق تربودند. دیگران را نیز تحت انقاد گرفت. شدت خصومت شاهزادگان حتی در نوشته‌های علیقلی-

میرزا عمومی دانشمند شاه منعکس است. در اکسیر التواریخ می‌نویسد: قائم مقام «دولت قاجاریه را قدح و مذمت می‌نمود، و پیوسته کوس سرکشی نواخت، و برای تهیه اسباب سلطنت برای خویش جمعی کثیر از اهل فراهان که:

به فعل چون حشرات زمانه نامضبوظ

به طبع چون حرکات سپهر ناموزون

[بودند] امیر و وزیر کرد. و اوضاع ایران را حسب الخواهش جمع کرد...<sup>۱</sup> مؤلف صدرالتواریخ در جواب آن می‌نویسد: علیقلی میرزا «در ذکر مقام قائم مقام خبلی توهین می‌کنند، عبارات زشت و دشنا� سختی در حق او می‌نگارند که ما از نقل آن انفعال داریم. از مورخ غربت دارد که نسبت به مردم لعن و دشناام بنویسد. خاصه مورخی که شاهزاده باشد و رتبه وزارت علوم یافته باشد، باید با کمال بی‌غرضی مطلب بنگارد... غرض شخصی ربطی به تاریخ نویسی ندارد».<sup>۲</sup> اما این حرف صحیح است که قائم مقام از قاجاریه دلخوشی نداشت؛ شاید بدگوئی هم می‌کرد. مثل پدرش میرزا بزرگ به خاندان زندلبستگی قلبی داشت.

مستوفیان نیز دلپری از قائم مقام داشتند. او خود در نثر فارسی و انواع نگارش‌های رسمی و غیررسمی فرید زمان بود. و دیگر منشیان در نظرش بی‌مقدار می‌آمدند. بعلاوه جلو بذل و بخشش‌های شاهانه را مطلقاً گرفته بود. این امر در ایران همیشه سبب دشمنی‌های سخت

---

۱- اکسیر التواریخ، خطی.

۲- صدرالتواریخ، خطی.

گردیده است. برای خرج جیب محمدشاه نیز مقرری معین کرده بود، و بیش از آن چیزی از خزانه به وی نمی داد. دشمنی میرزا آفاسی نیز سابقه قدیم داشت و قائم مقام او را هجو می کرد. نوشتۀ صدرالتواریخ به نقل بیرزد: «عمده معايب کار او که او را به بليت رسانيد كثرت فضل و دانائی و شدت سواد بود. چون در کمالات و تدبیرات افراط کرده بود، و سزاوار هر گونه برتری هم داشت. لهذا خودبینی را به جائی رسانید که خود را خداوند مردم می شناخت... از التفات سلطان اطمینان کلی داشت، و مغروف بود که با این همه خدمات و نفعی دشمنان، ملک هر گز مرا به این تقصیرات و جسارتها به سیاست نمی رسانند».

رسیدیم به مطلب آخر: نوشتۀ های رسمی و یادداشت های خصوصی کمپیل آکنده به کین و دشمنی با قائم مقام است. عداوتش به حدی است که او را «آفت» و «طاعون» و «تبه کار» می خواند. و کشنن آن مرد را چنین تعبیر می کند که: «دست نیرومند عدالت سزای کردار و سفسطه های او را داد». آن ایلچی که از دست عدالت روز گارسخن می راند؛ یا می بایستی ابله بوده باشد یا ریاکار. آن وزیر هر قدر هم «تبه کار» می بود - گویا به پای سیاستمداران انگلیس نمی رسید که جنایتی نبوده است که مرتکب نشده باشند. آن «سفسطه ها» چیزی نبودند جز حربه سیاسی وزیر دولت ناتوانی در تقابل با تعدی حکومت زور گویی که در دفتر اعمالش هیچگاه پای بند هیچ اصول اخلاقی نبوده است، و تالی دولت روس همیشه دشمن استقلال و ترقی ایران بوده است. اعترافات کمپیل روشنگر این حقیقت تاریخ است که در کینه توزی و تو طئه چینی علیه قائم مقام با دشمنان اودمساز بود. و حتی

خود نقشه‌پرداز بود. دیدیم که یکماه و نیم پیش از دستگیری قائم مقام به وسیله یکی از خلوتیان به شاه پیامی فرستاد، و او را از افزایش قدرت صدراعظم هراساند. و حسن قدرت طلبی محمد شاه را چنان برانگیخت که وی به خشم آمده گفت: به همین آسانی که در بوستان گل می‌چیند، قائم مقام را معدوم خواهد ساخت. اما دو هفته بعد که وزیر مختار در صحبت خصوصی با محمد شاه همان مطلب را عنوان کرد—شاه خاطر نشان نمود که او تحت تأثیر سخن «فتنه‌جویان» قرار گرفته است. و کمپبل هم انکار نکرد.

اگر قول کمپبل دقیق باشد—محمد شاه در حدود هفتم ژوئن (دهم صفر) تصمیم به عزل قائم مقام گرفته بود. جناب ایلچی به حدی دست پاچه و بی‌تاب است که خیال می‌کرد «هر دیقه‌ای بگذرد» آن کار را دشوارتر می‌ساخت. نکته مهم اینکه کینه‌ورزی وزیر مختار نسبت به قائم مقام از کسی پنهان نبود؛ همه‌جا شهرت یافته که او «آرزوی اعدام» قائم مقام را در سرداشت. به همین جهت بود که چون قائم مقام راتوقیف کردند، برخی از بزرگان دولت به سوی سفارتخانه روان گشتند تا به خجستگی آن واقعه، وی را «مبارکباد» گویند. و اعدام آن «تبه‌کار» را از طریق ایلچی از درگاه پادشاه استدعا کنند. و ایلچی معاندان قائم مقام را همه‌جا یارانه مددکار بود.

کمپبل همان روز حضور شاه بار یافت. از یکسو خودپسندی محمد شاه را تحریک می‌کند که همه به عزم اعلیحضرت «آفرین» می‌خوانند، و از اینکه «از شر قائم مقام رهایی یافته‌اند دلشادند»؛ از سوی دیگر لزوم قبضه کردن امور مملکت را تأکید می‌نماید. و مکارانه

می کوشد جلو روی کار امدن مجدد وزیر معزول را بکیرد. در این باره هراس باطنی خود را پنهان نداشته، می گوید: قائم مقام در زمان نایب‌السلطنه هم چندبار از وزارت بر کنار گردید، اما با «خدعه» به مقام خود باز گشت. و نکند به همان شیوه از نو به صدارت گمارده شود. شاه وی را خاطر جمع کرد که: قائم مقام «دیگر هر گز به قدرت نخواهد رسید»— و از این پس به تقاضای انگلستان «بی‌اعتنایی» نخواهد شد. پندهای وزیر مختار همه «از روی خلوص نیست» و در «عالی دلسوزی» بود— چه «خیرخواه ایران» بود. کیست که منکر راست گفتاری ایلچی باشد— مگر مردم نادان. شاه که از هر کس عاقل تربود— راستی و درستی او را باور داشت!

روشن است که عقل محمد شاه را آن ایلچی بد اندیش و سایر دشمنان قائم مقام دزدیده بودند. محمد شاه خود را از «غورو» قائم مقام آسوده ساخت، اما در دام بد خواهان مملکت گرفتار کرد. چیزی که در سراسر خاطرات کمپبل بچشم می‌خورد— فساد اخلاق سیاسی طبقه حاکم مملکت است. شاهزاده و وزیر و امیر و غیره— جملگی یا به عنبه بوسی به سفارتخانه اجنبی رفته‌اند، و یا عرض ارادت غایبانه نمودند. عفو نتیجگانه پرستی خون آن جماعت را گندانده بود، و سفلگی ایشان مایه شرمساری. طرفه اینکه همان ایلچی مانند سایر ایلچیان، نکوهشی نیست که از خوی و کردار همان کسان نکرده باشد.

روزی که قائم مقام محبوس گشت، محمد شاه قصد کشتن او را نداشت. می خواست اورا به گوشه‌ای تبعید کند. اما آن‌همه افسونگری و تلقین‌های زهر آلد از جانب خودی و بیگانه، کارش را بساخت.

اساساً در آن نظام سیاست مندرس و غلط - سرنوشت وزیر مقتدر نگونسار محتوم بود. اسباب چینی و خبائث «حکیم کمپل» عامل مؤثری بود در اعدام قائم مقام همان اندازه که دیسسه‌های «کلنل شیل» وزیر مختار پلید انگلیس در برانداختن میرزا تقی خان امیر کبیر مؤثر بود. دستگاه استعمار غربی به هر صورت دشمن استقلال و ترقی ایران بود؛ همواره عاملان خویش را در دربار به استخدام توطئه‌چینی می‌گرفت، ناکسانی که در فکر همه‌چیز بودند جز سرنوشت مملکت.

چندسالی از کشنن قائم مقام و ضبط اموال و کتابخانه ممتاز او، و بگیر و بیند فرزندان و بستگانش گذشت. گویا شاه فی الجمله سر لطف آمد. مقرر داشت برخی از نزدیکان او را که در قم بستی شده بودند، به استمالت از بست‌بیرون بیاورند و در سلطان آباد مستقر سازند. مأموری به این کار رفت که هویت اورا نمی‌دانیم. اما گزارشی که به حاجی میرزا آفاسی فرستاده، حکایت از این دارد که میرزا علی پسر قائم مقام را از هزاوه به زور به سلطان آباد آوردند. ولی دیگران که در قم بست نشته بودند، بهیچ وجه راضی نشدند از آنجا بیرون بیایند، زیرا اعتقادی به قول و قرار محمد شاه و حاجی نداشتند. تنها به زور سرباز ممکن بود آنان را از بست بیرون بکشند. و آن خلاف حکم پادشاه بود. سیزده سال در بست ماندند - تا امیر کبیر آمد و بستگان مخدوم سابق خود را در حمایت خود گرفت.

گزارش مأمور دولت به حاجی از اینقرار است:<sup>۱</sup>

---

۱- اصل نامه جزو کاغذ‌های حاجی میرزا آفاسی در آرشیو وزارت امور خارجه هست. پشت آن تصریح گردیده: خطاب به «قبله گاهی سلمه الله تعالیٰ». ←

## «فدای حضورت شوم»

«... بعد از حرکت از دارالخلافه تعلیقهای به این جان نثار صادر فرموده بودند که: هر گاه در عراق حکایت و مطالبی که در حسب العرض باشد روبرده، به سر کار آن قبله گاه عریضه نگار شوم. و از آن مدت که تشریف فرمای سفر شده‌اند، گزارش تازه‌ای نبود عرض شود - مگر تمامی اهالی عراق از جماعت ملا و شهری و عمال و عموم رعایا فارغ البال، مرفه الحال دعا به دولت ابد مدت حضرت شاهنشاه عالم پناه، روحی و روح العالمین فداه می‌نمایند . با ستایش تمام مشغول خدمات دیوانی و کاسبی خود می‌باشند، شب و روز دعا به دولت آن قبله گاه ضعیفان پناه می‌نمایند.

«یک فقره مطلب در باب مقدمه او لادان مرحوم قائم مقام است: سر کار قبله گاهی سرور تعلیقهای صادر فرموده بودند که : حسب الحكم قدر قدرت ظل اللهی روحنا فداه می‌باشد که او لادان مرحوم مزبور را اولاً به استعمالت و اطمینان خاطر جمعی فرستاده، از دارالایمان قم آورده، در سلطان آباد جا و مکان به آنها داده ، به کمال عزت و احترام نگهداری کرده، نگذاریم از سلطان آباد بیرون بروند. آدم آنها در سر املاک و ده تیول خودشان بوده، منافع بهره هرچه می‌شود عاید خودشان باشد. هر گاه به خوشی و استعمالت نیامدند، یکصد نفر سرباز جان نثار به دارالایمان قم فرستاده، چنانچه آنها هر وقت خارج از بست باشند، گرفته به سلطان آباد بیاورند.

---

- نامه منشیانه‌ای نیست، و یکی دو جمله‌آن کج و کوله می‌باشد. یکی دواشتباه املایی هم دارد که در اینجا اصلاح کردیم.

«بنابر آن فرمایش-فرستادم، میرزا علی در هزاره بود. با کوچ بند او را بسته، به سلطان آباد آوردند. و کاغذی نهایت خاطر جمعی به سایر حضرات نوشت، آدم درستی روانه دارالایمان قم [نمودم]. در آمدن ابا و امتناع کرده، بعضی عذرها آورده بودند.

«قربانت شوم، آنها همه اوقات خايف و مخوف<sup>۱</sup> هستند؛ به رضای خود نمی آيند. هر گاه سر باز بفرستم به دارالایمان قم که بدون احکام حضرت شاهنشاه عالم پناه روحنا فداه، آنها را از بست بیرون بیاورند - خلاف رأی سرکار قبله گاه سلمه الله تعالی می باشد. هر گاه رأی مبارک قرار بگیرد آنها را به نوع خوب بیرون بیاورند، حاکم قم می تواند به مراقبت آنها متوجه شده همینکه از بست خارج شدند، آنها را بگیرد و روانه سلطان آباد نماید.

«این مراتب لازم و واجب بود که عریضه نگار شده، منتظر حکم و فرمایش سرکار آن قبله گاه می باشم. آنچه فرمایش باشد بعمل آید. امر کم الاشرف الاعلى مطاع».

---

۱- به معنی «ترسانیده شده».

# دستور نامهٔ محمد شاه

## در سفارت حسین خان نظام‌الدوله به فرنگستان

سفارت حسین خان نظام‌الدوله آجودان‌باشی در ۱۲۵۴، به دنبال رزم آرایی محمد شاه در هرات و حمله دریایی انگلیس به جزیرهٔ خارک انجام گرفت. این مقاله نه تحلیل دیپلماسی است و نه تفصیل وقایع سیاسی که به آن سفارت منتهی گردید. گفتناری است در خصوص چند سند رسمی که اهمیت تاریخی بسزائی دارند، و گوشه‌ای از آن داستان را با توجه به اوضاع دستگاه دولت ایران روشن می‌سازند.

مقدمه‌وار همین اندازه کافی است بگوییم که دو ساله آخر عمر عباس میرزا نایب‌السلطنه، به انتظام سیاسی ایالت خراسان گذشت. وزیر مدبرش قائم مقام همه‌جا همراه و در کار بود. ذر گرم‌گرم همان مأموریت بود که عباس میرزا در گذشت (جمادی‌الثانی ۱۲۴۹).

سالیانی بود که ناحیه مرز شمالی و شرقی خراسان براثر تاخت و تاز ایلات مختلف (ترکمن و هزاره و فرایی و غیره) کمتر روی راحت بخود دیده؛ تاراج و آدمکشی و اسیربردن و فروختن، نتیجه زندگی عشیره‌ای آن طوایف بود به آن روز گاراند بل در گذشت تاریخ. آن عامل آسایش سوز سبب عمدۀ ویرانی و تنزل زراعت آن خطه بود در دوره‌های فترت وضع حکومت مرکزی. به علاوه به اقتضای سیاست انگلیس، قضیه هرات داشت مایه در دست نازه‌ای برای دولت می‌شد.

شرحی که عباس میرزا نزدیک به ده ماه پیش از مرگش به محمدخان زنگنه امیر نظام آذربایجان نوشته، تصویری است از اوضاع عمومی خراسان، و نقشه‌اش در بهبود امور آن دیار. این کاغذ ظاهراً نمونه انشای سردستی قائم مقام است. در آن می‌خوانیم: روستایی براثر ظلم وزیر هرات و تاخت و تاز ترکمان «یکمن تخم به زمین نیفشارنده‌اند». اما حالاً که لشکر بر سرخس چیره گشت، ایلات به فرمانبرداری در آمدند. دیگر «کرد و ترک و عرب و فرایی لفظش موقوف شد» و «کلمه واحده» جای آنها را گرفت. «امید به خدا که سال نو ولایتی آراسته گردد» . همچنین «در نظر است که مروراً آباد کنیم». از آنها گذشته «در کاریم که کار هرات را... بطوری که مصلحت دولت قاهره باشد، بگذرانیم. صریح به او (= وزیر هرات) فرمودیم: یا بگذران یا مستعد مؤاخذه باش. و انشاء الله می‌گذرد» .

از آن نوشته دستگیر می‌شود که نایب‌السلطنه در نظم خراسان سیاستی مشخص و مصمم داشت. اما قضیه هرات به سازش نگذشت؛ محمد میرزا و خسرو میرزا آن شهر را به محاصره انداختند. با مرگ

زودرس عباس میرزا، به دستور قائم مقام قرار و مدار نیمبندی با حاکم هرات نهادند. از محاصره دست برداشته، ناگزیر به مشهد برگشتند. کار هرات نیمه کاره ماند.

چهار سال بعد دولت بر آن شد که کار هرات را یکسره گرداند. حالا همان محمد میرزا به سلطنت رسیده، وزارت ش را حاجی میرزا آفاسی داشت. اردوی محمد شاه در شعبان ۱۲۵۳ به حدود هرات رسید؛ شهر را به محاصره افکند. لشکر کشی ایران دولت انگلیس را برانگیخت. ایلچی انگلیس دکتر مکنیل به اردوی شاه آمد، وازانجا به هرات رفت که باطنًا امیر هرات را به ایستادگی وادارد. به دنبال آن کشته های انگلیس به خلیج فارس رسیدند، جزیره خارک را اشغال ساختند. محمد شاه تاب تهدید و مقابله جویی با انگلیس را نداشت. پس از نه ماه محاصره هرات از رزمگاه به مشهد آمد. (جمادی الاول ۱۲۵۴ مطابق سپتامبر ۱۸۳۸).

محمد شاه حسین خان نظام الدوّله را به سفارت فوق العاده به دربار اتریش و فرانسه و انگلیس برگزید. قصدش ضمن اعتراض به رویه خصم‌انه انگلیس، تجدید روابط با آن دولت و اقدام در تخلیه جزیره خارک از قشون بیگانه بود. شاه دستور نامه‌ای به خط خود در پانزدهم ربیع‌الثانی ۱۲۵۴ به نظام الدوّله نوشت، وقتی که هنوز در اردوی هرات بود. همان دستور را به میرزا جعفر خان مشیر الدوّله نماینده سیاسی ایران در اسلامبول نیز فرستاد. ظاهرًا منظور راین بود که او هم شکایت ایران را به سفارتخانه‌های خارجی اعلام نماید.

محمد شاه در دستخط مفصل خود به سابقه موضوع هرات اشاره

می کند، از تحریکات انگلیس در افغانستان و علم کردن شجاع الملک در کابل و نیز نگ مکنیل و کارهای صاحب منصبان انگلیسی در هرات – سخن می گوید. از سیاست مستقل ایران و حاکمیت آن دفاع می نماید: «ما حق صحیح داشتیم که تلافی و جنگ کنیم. ماخودمان دولتی هستیم؛ نه رعیت روس نه انگلیس هستیم». در ضمن «ایلچی انگلیس سگ کیست» که جرأت داشته باشد در کشورهای فرنگ از اینگونه شرارت‌ها بکند. نکته شایان توجه‌اینکه: «می ترسم نیت و اراده پادشاه انگلیس هم چنین باشد، و به دستور العمل بر لمنت باشد» از این‌رو سفير ایران مأمور است که حقایق را «درست به همه دول و پادشاه انگلیس حالی کنند».<sup>۱</sup>

آجودان باشی در ۲۳ جمادی الثانی ۱۲۵۴ از تبریز رهسپار مأموریت وین و پاریس و لندن گردید. در شوال ۱۲۵۵ به آن شهر باز گشت. مردی بود توانا و باحیثیت، و در گفتگوی سیاسی بسیار نکته سنجه. در گماردن او به آن مأموریت حسن انتخاب بخراج رفت‌بود. سفارتنامه‌اش خواندنی است.<sup>۲</sup> به پالمرستون وزیر امور خارجه انگلیس جواب‌های نفر

۱- نسخه اصل دستورنامه محمد شاه البته به آجودان باشی سپرده شده بود که بکار بندد. سواد آن در اسناد وزارت امور خارجه ایران موجود است که اینجا منتشر می‌نماییم.

۲- سفارتنامه آجودان باشی را میرزا فتاح گرمودی که از همراهانش بود نگاشته است. نخستین بار محمود محمود بدان‌شارمن آن به نام «سفرنامه حسین خان آجودان باشی» در روزنامه پیکان (از شماره ۳۱ میزان ۱۳۵۲) اقدام کرد. زبده‌اش رانیز در تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس (ج ۳، فصل ۲۲) آورده است. چاپ کامل آن به نام «سفرنامه میرزا فتاح خان گرمودی»

می‌داد. مهمانی اورانپدیرفته<sup>۱</sup> نوشته: «برای من بسیار مشکل است که با ماستر مکنایل دریک مجلس نشسته، شام بخورم. هر گاه به آن جناب تابه حال حرکات او مشتبه است، به مخلص مشتبه نشده». نظام الدوله اعتراضات ایران را به گوش روزنامه نویسان و کرسی نشینان پارلمان هم رساند. از پالمرستون در مجلس توضیح خواستند. اما نظام الدوله فرستاده ایران عصر حاجی میرزا آقاسی بود. سخن او هرچه قوت داشت و استدلالش هر اندازه حقانه بود، چون منکی به قدرت نبود خربیدار نداشت.

باری ، پالمرستون ضمن تذکاریه خود به نظام الدوله (۱۱ اژویه ۱۸۳۹ مطابق ۲۸ ربیع الثانی ۱۲۵۵) تجدید روابط ایران و انگلیس را منوط به شرابطی چند کرد، شرابطی که بس گران بودند. از جمله: واگذاردن ناحیه غوریان به کامران میرزا امیر هرات؛ عزل حاکم بوشهر که به فرمانده قوای دریایی انگلیس توهین کرده بود؛ پوزش رسمی از دولت انگلیس بابت گرفتار ساختن چاپارچی سفارتخانه انگلیس؛ صدور فرمان شاهانه در مصونیت کامل همه گماشتنگان آن سفارت اعم از ایرانی وغیره و انتشار عمومی آن؛ به کیفر رساندن کسانی که صراف کنسول انگلیس را در بوشهر کتف زده بودند؛ و بستن قرارنامه تجاری میان دو دولت. آن نوشته برای حاجی فرستاده شد.<sup>۲</sup>

---

→ به اروپا<sup>۳</sup> به ضمیمه چند رساله و اسناد سودمند؛ بدکوشش فتح الدین فتاحی، ۱۳۴۷ اخیراً منتشر شده است.

۱ - به اصرار انگلیس فرارشد جواب ایران به تذکاریه پالمرستون به وسیله سرهنگ شیل به لندن فرستاده شود. شیل از ایران دفعه بود به ارزنه الروم، آنجا مانده بود.

مسوده پاسخ حاجی میرزا آقاسی بهنوشته پالمرستون در دست  
هست. و محمد شاه چند نکته جویی در حاشیه اش دارد.<sup>۱</sup> دولت  
اصول شرایط انگلیس را می پذیرد. گرچه شاه تأکید می نماید که  
«غوریان خاک تربت حیدریه است و ... داخل خاک هرات نیست» -  
حاضر است آنرا به امیر هرات واگذارد. فقط آنرا مشروط به تخلیه  
جزیره خارک می دارد. به حکمران فارس دستور دفت: حاکم بندر  
بوشهر را به سبب «بی حرمتی که به آدمیرال دولت بھیه» کرده بود،  
معزول دارد. همچنین آنان که «به صراف» بالیوز انگلیس ضرری  
رسانده بودند، «تبیه و سیاست» گردند. فرمانی هم «شرف صدور  
پذیرفت که متعلقان سفارت انگلیس خواه ایرانی باشد یا غریبه» در امان  
خواهند بود. فقط گفته نشده که آن فرمان را در مسجد بخوانند. سایر  
شرایط نیز مورد قبول یافت. و حاجی پوزش طلبید. نامه حاجی مورخ  
پنجم ربیع الاول ۱۲۵۵ نزد شیل فرستاده شد که به لندن بفرستد. سوادش را  
هم برای نظام الدوله ارسال نمود.

با پذیرفتن آن تکالیف و فرستادن آن دستورها - دیگر چه اعتبار  
و آبرویی برای دولت ایران در خلیج فارس و یا در پیش هراتیان و مردم  
باقي می ماند. منظور انگلیس هم همین بود. کاغذ صدراعظم بیچارگی  
و ناتوانی دولت را نمایان می دارد. از آن مهمتر رسوایی دستگاه  
حکمرانی حاجی است که باید از قلم خودش بشنویم. همان وقت به  
آجودان باشی می نویسد: «برای اینکه با همسایه ها بسازیم باید تکلیف  
ایشان را قبول کنیم». چرا؟ برای اینکه «از مداخل ایران اسمی هست

---

۱. متن آنرا از مجموعه اسناد وزارت امور خارجه ایران منتشر می کنیم.

ورسمی نیست... حکام که قاعده رعیت پروردی نمی دانند، یا می دانند زیادتی طمع فراموششان کرده است؛ رعیت را بستوه آورده اند». از «مشق و نظم» لشکر هم خبری نیست!

پادشاه هم همانجا اعتراض می فرمایند: «نو کرهای دلسوز کاردان در کنارند... و آدم های بی سرنشی ندادان دخیل کار. از این جهت کار دولت مغشوشه شده. از این جهت باید افسوس و دریغ خورد» نه برای گرفتاری چاپارچی «دولت بهیه». والسلام.

آن بود جزوی از غرامت گناه محمدشاه در کشتن قائم مقام، گناهی بزرگ و نابخشودنی. ولی این شهریار به اندازه ای محوجمال پیر طریقتش بود که معلوم نیست پی برده باشد به خطای خویش، یا در کرده باشد فقدان قائم مقام را.

طرفه اینکه جواب مسکینانه حاجی به بالمرستون، هنوز هم توقعات انگلیس را بر نمی آورد: واگذاری غوریان و مضافات به حاکم هرات باید بیدرنگ و پیش از تجدید روابط سیاسی دو دولت تحقیق پذیرد؛ در مصونیت نو کران سفارت انگلیس لازم است فرمان ذیگری به مضمونی که دولت بهیه مقرر داشته صادر گردد و «در جمیع مساجد مملکت» خوانده شود که جمهور مردم از آن باخبر گردند؛ دولت ایران «اشتهرار دهنده که معزولی حاکم بوشهر به سبب بی حرمنی بوده که به آدمیرال» انگلیس کرده بود؛ پس از آنکه «جمیع» شرایط با جرا در آمدند و قرارنامه تجارتی هم با مضا رسید. «من بعد قشون انگریز جزیره خارک را تخلیه خواهد نمود». والا فلا.

آن معانی را بالمرستون ضمن رجز خوانی و پرنفسی زیاد در

کاغذش به حاجی (مورخ ۱۸ ژانویه ۱۸۴۰ مطابق ۱۳ ذیقعدہ ۱۲۵۵) گنجانده است. و نامه را نزد شیل فرستاد. او هم به فارسی در آورد و با اصل کاغذ پالمرستون برای وزیر ایران ارسال داشت.<sup>۱</sup> پالمرستون نماینده جامع الشرایط تعرض استعماری بود به روز گاری که قدرت انگلیس به اوج خود رسیده. در زمان دیگر نیز سالکان همان طریقت خواستند جای پای او گام بردارند – ولی کارشان به رسوابی انجامید. اینان در دوره خاکساری بریتانیای کبیر سودای قدرت نمایی او را داشتند.<sup>۲</sup> نامه پالمرستون درست نمایان می‌دارد وجهه خاطر او را: تحمیل سیاست زور گویی انگلیس و بی اعتبار ساختن ایران در نظر بیگانه و خویش. در ضمن انصاف نیست نگوییم که با وجود هر کم و کاستی که در حکومت ایران وجود داشت. دستور نامه بسیار مهم محمد شاه به نظام الدوله گواهی می‌دهد بر شرف نفسانی و حیثیت پرستی او. با وجود آنکه بیچاره و بیمار و کم عقل و ناتوان بود. بیگانه پروروبی همه چیز نبود، تاجداریش هم عرضی نبود. این هشیاری سیاسی راهنم داشت که: «ما خود دولتی هستیم؛ نه رعیت روس نه انگلیس هستیم».

اینک به آن اسناد نظری کنیم:

- 
- ۱- نسخه اصل نامه پالمرستون با ترجمه فارسی آن به وسیله سرهنگ شیل و به خط خود او، در مجموعه اسناد وزارت امور خارجه ایران هست. ترجمه شیل صحیح و دقیق است گرچه بلیغ نیست.
  - ۲- در تاریخ جدید دیلماسی انگلیس «انتونی ایدن» را از مکتب فکری پالمرستون شناخته‌اند، گرچه از شعور سیاسی او بیکسره عاری بود. در واقع ایدن را نمونه ابله‌ترین و بی استعداد‌ترین وزیران امور خارجه انگلیس می‌دانند. و این رأی صحیح است.

[نوشته عباس میرزا نایب‌السلطنه به محمد خان زنگنه امیر نظام آذربایجان، ظاهرآ در شعبان ۱۲۴۸] .

### امیر نظام<sup>۱</sup>

اول ماه شعبان وارد مشهد مقدس شدیم ... امر تربت را به سهراب خان محول فرمودیم. خواف وجام و باخزر تاغوریان به عهده او محلول شد. بسیار خوب ولایت است، چه فایده که از ظلم محمد خان و تاخت هزاره و تر کمان يك من تخم به زمین نیفشاونده‌اند. الحمد لله که همه رفع شد. امید به خدا که سال نو ولاینی آراسته بشود.

وزیر هرات تقلیش ظاهر شد. قراول با حرمت به سر او تعیین شده، و در کاریم که کارهات را با او بطوری که مصلحت دولت قاهره باشد، بگذرانیم. صریح به او فرمودیم: یا بگذران یا مستعد مؤاخذه باش. و انشاء الله می گذرد. تر کمان‌های مرو که در پل خاتون به خدمت، چند نفر شان رسیدند، و تکلیف و فرمایش ما را شنیدند و رفتند، با صدق نفر از رؤسای ایل وارد شدند. سی رأس اسب، و پنجاه نفر شتر با بار خربزه، و سایر چیزها وارد شدند. واوزبک را جواب دادند و دواندند. در حقیقت، او زبک خود استعفا کرد ازنگاه داشتن آنها، و به آنها صریح گفت که: صاحب ولایت آمده، بروید خدمت کنید، و سر خود را محافظت کنید. انشاء الله در نظر است که مرو را آباد کنیم. و هزار خانوار مروی مشهد، و دوهزار خانوار مروی که در شکیبان هرات سکنا دارند - این

سه هزار خانوار را کوچانده، به مسو مأمور کنیم. آدم بخارا هم وارد شد. بسیار اظهراً امتحان کرده انداز اینکه بخارایی که در سرخس به تصرف آمده بود، مرخص فرموده بودیم و اظهار یکرنگی با آنها کرده بودیم. انشاء الله اگر نفس آخوند ملا شریف به آنها می‌رسد، دیگر ناتمامی نخواهد ماند.

کارهای خراسان که الحمد لله از شفقت خدا، نظم کامل گرفته و کلمه واحده شده؛ دیگر کردوتراک و عرب و قرایی-لفظش موقف شد. ما که شکر گذاریم، و انشاء الله خداهم زیاد نخواهد کرد.

## ۳

[دستورنامه محمد شاه به حسین خان نظام الدله، ۱۵]

[ربيع الثاني ۱۲۵۴]

سود دستخط همایون که در باب رفتارهای مکنیل زیب رقم یافته است.

## هو

اهل هرات به خراسان بسیار اذیت کردند در قدیم تا حال -تا اینکه پیش از وفات مرحوم ولیعهد که من باقشون در هرات بودم، قراردادی کردیم که تخلف از طرفین نشود. بعد از وفات شاه مرحوم، قشونشان به خراسان آمد، چپاول مکرر مکرر کردند، اسیرها بر دند، ملا شمس را به قاین فرستادند که بهما خدمت کنند. از این مقوله بی حسابی‌ها اتفاق افتاد. وما حق صحیح داشتیم که تلافی و جنگ کنیم. ما خودمان دولتی هستیم؛

نه رعیت روس نه انگلیس هستیم. ما صد کار با انگلیس داریم، چه غرض داریم که برای ضرر آنها ما به هرات سفر کنیم؟ این چه بہتانی است مکنیل می‌زند؟

مکنیل می‌گوید و یقین به دولت انگلیس نوشته که: شما پای روس را به کابل واکرده‌ید. و حال آنکه خدا شاهد است که اصلاً خبر نداشتم. دوست محمدخان کابلی از بس که این انگلیس‌های خردی پا و تحریکاتی که رنجیت سنک<sup>۱</sup> کردن‌گاهی شجاع‌الملک را به حرکت آورده‌اند، بجان آمد. به من کاغذی نوشت. همان آدم بی‌خبر ما، به ایمپراطور روس هم عربضه نوشه بود. در گرگان که آدم دوست محمدخان آمد، آن کاغذ را به ایلچی روس داد و به پطرزبورغ فرستادند. این بار که به هرات می‌آمدیم، کپیتان ویکویچ<sup>۲</sup> از جانب ایمپراطور آمد، به کابل رفت. ما هر گز خبر در کاغذ نوشتن دوست محمدخان به پطرزبورغ خبر نداشتم.

اینکه من حتی خودم را از هرات می‌خواهم بگیرم، این چه دخلی به روس و انگلیس دارد که به حرف روس برای ضرر انگلیس بیایم؟ داستان قونسول در چهل سال ایام پادشاهی خاقان مغفور بود. چرا اینقدر اصرار نداشتند؟ قشون شاه مرحوم یا محمد ولی میرزا، حسنعلی میرزا، محمد خان نایب هرسال به هرات می‌آمدند. چرا انگلیس‌ها حرفی نداشتند؟ من خود پیش جنگ نایب‌السلطنه بودم. نایب‌السلطنه با هرات جنگ داشت.

۱- «رنجیت سنک» مهاراجه سند بود.

Vickovich -۲

۳- در اصل هم کلمه «خبر» در آن جمله دوباره آمده.

چرا این حرف هامد کور نمی شد؟ چرا بامن اینقدر می پیچند؟ دیگر هر زگی  
انگلیس‌ها از حد گذشت؛ به خدا قسم معز که کردند.

مکنیل بی اذن با وجود نهی در آمدن، اردو آمد. مارا خاطر جمع  
کرد که به شهر بروم، حسب الخواهش شما امر را بگذرانم. رفت، به  
کامران سوغات برده، هشت هزار تومن پول داد. به جهت رفتن او به شهر،  
مردم سنگر که منع کرده بودیم تفنگ نیندازند، تا اطمینان می کنند از  
شهری هشت نفر سر باز را زدند. به قندھار، کابل، به سبستان، به هزاره، به  
میمنه، به اطراف کاغذ نوشته، چاپار فرستاد که به سیاحت و غیره اردو  
بیایند، جنگ کنند. در اردو و بازار هر چه می توانست جنس می خرید  
به قیمت گرانی و قحطی در اردو پیدا شود. در بر گشتن از اردو،  
در راه هر چه قافله دید ترساند که در اردو مال می گیرند به جبر. مردم را  
ترساند، همه زائر بوده‌اند. به من رو برو گفت: شما از هرات کوچ کنید،  
بر گردید. گفتم: چرا؟ گفت: به این جهت که تلافی کردید. گفتم: چه  
تلافی؟ گفت: مردم هراتی را زنهاشان را سر باز گاید. اول اینکه این هر گز  
نشده بود. و انگهی، این چه تلافی بود.

باری، معز که فرمودند. «باد مجان صاحب»<sup>۱</sup> در هرات تعلیم،  
جنگ در هر قسم به هراتی کرد. «اسکندر برنس»<sup>۲</sup> ایلچی قبر علی خان  
رانگذاشت به کابل برود. و «لیچ صاحب»<sup>۳</sup> در قندھار مشغول خوش-

---

۱- مقصود H. Pottiner افر انگلیسی است. با محمد شاه نام او  
را به طعنہ بدآن صورت نگاشته، یا منشی خط شاه را درست نخوانده.

A. Burnes -۲

Leaeh -۳

ذاتی بود.

مکنبل می گفت: من دیدم شما با روس رفیقید، چنین کردم. و دلیل رفاقت این بود که شما به راه‌ها نوشته و یکویچ را بسلامت به کابل بر سانند. و حال آنکه یکویچ در نشاپور از ما پیش افتاد، و این حضرات انگلیس‌ها مدتها پیشتر که ما از طهران حرکت نکرده بودیم در کابل و قندهار و هرات، و بالیوز در بغداد و داستان محمره مشغول افساد بودند. و این همه خلاف ضابطه‌هارا مکنبل درست میداند و اصرار دارد و هیچ عذرخواهی یا ترک این رفتار نباید بکند. و ما که ندانسته قراول چاپار انگلیس را که رعیت ماست، ایرانی است، گرفته – هزار عذرخواهی باید بکنیم. و بکنیم هم، صاحب قبول نفر مایند. علی خان، یاور را فرستادم به عذرخواهی. راه نداد. جناب حاجی میرزا آفاسی که به فلك اگر یک قدم بردارد، باید ممنون بشوند، نوشتمن باید منزل شما. دلジョیی و عذرخواهی قبول نشد، که باید حاجی خان سرتیپ را معزول کنید. و حال آنکه حاجی خان بی تقصیر است. و در بین جنگ که چهار فوج در زیر حکم حاجی خان مشغول محاصره [بودند]، چطور مقدور بود که معزول شود. یک رکن محاصره که با او بود.

و حال آنکه از وزیر مختار روس استفتا کردم، و حاضر است که: چاپار انگلیس به آن تفصیل به خلاف صلاح ما، با وجود صریح عهد نامه که باید دخیل نشوند به امر افغانستان. اگر در فرنگ اتفاق می افتاد، چه می کردید؟ نوشته است: اگر من سر کرده آن قشون می شدم، چنین چاپار را می گرفتم.

چه آزاردم او نه من بنده‌ام،  
یکی بندۀ آفریننده‌ام.

هر غلطی که کرد ما همه را قبول کردیم، بلکه از هرزگی دست بردارد. نشد. وقتی که فرستادم به شهر که امر را حسب الخواهش ما بگذراند، سرباز ما را به کشتن داد. و خواهش کرد: غوریسان را هم واگذارید به کامران میرزا.

خلاصه، درست در آنجا بگو که : ما با دولت انگلیس کمال دوستی را داریم. اما اینگونه رفتارها بجهت، همه [برای] اذیت ما چرا از ایلچی صادر شد؟ ما چه عداوت، چه دخل داریم که به انگلیس پیچیم؟ اما با این قسم مکنیل، ممکن من نیست راه بروم و رویش را ببینم. این همه ایلچی ما دیده‌ایم. هر گز اینطور آدم، به این هرزگی من ندیده‌ام. مختصر نوشته، اما خیلی بحث‌های درست، شما در کاغذ جواب مکنیل که میرزا علی نوشته، و این فرات که نوشتم می‌توانید پیدا بکنید، و حرف‌های مضبوط بزنید.

خلاصه، شاهکار مکنیل همین است که شما به جهت دوستی روس، به عداوت انگلیس به هرات آمدید. و حال آنکه محض نامر بو طاست. چرا به جهت بی‌سیرتی و اسیری چهل هزار علوی و خرابی خراسان و چپاولی که می‌کردند، نیامده‌ام که به جهت دوستی روس یا عداوت بی‌جهت انگلیس آمده‌ام؟ ندانسته، به چاپار شما که دو قدم از راه بر می‌گردانند، به اردو می‌آورند. این همه معركه می‌کنی. من برای این همه بی‌حسابی هراتی، جنگ نکنم؟ آخر این چه حرفی است؟! ایلچی انگلیس سگ کیست که در روس، یافرنیس، یا نمسه - آنجاها صد یک این حرکات را با امپراطور یا رعیت آن ولايت بکند. از جان ما چه می‌خواهد؟

پانزدهم ربیع الثانی سنه ۱۲۵۴ در هرات نوشتم به میرزا جعفر و حسین خان آجودان [باشی] که درست بهمه دول و پادشاه انگلیس حالی کنند. انشاء الله تعالی این را هم حالی بکن از این رفتارهای خرد پاهای انگلیس که از اطراف در بغداد و لاہور، کابل، قندھار، هرات ایلچی مکنیل که می کنند. می ترسم نیت و اراده پادشاه انگلیس هم چنین باشد، و به دستور العمل پرلمانت باشد. لابدیم که مضبوط «او آوی الى رکن شدید»<sup>۱</sup> از ترس لابدیم به حمایت روس برویم اگر تغییر در این حرکات انگلیس‌ها نشود، لابدیم.

### ۳

[ مسوده نامه حاجی میرزا آفاسی به لرد بالمرستون که به تاریخ

پنجم ربیع ۱۲۵۵ فرستاده شد ]

### هو

از جانب جناب حاجی به لارد بالمرستون نوشته شود:

سود و ترجمة تذکره‌ای<sup>۲</sup> که آن جناب جلالت نصاب به عالیجاه حسین خان قلمی داشته بودند، در بیست و نهم شهر جمادی الآخری به توسط عالیجاه مستر شیل واصل گردید و بر مسامین آن اطلاع حاصل شد. چون دولت علیه ایران بسیار طالب و خواهان است که دوستی قدیم که با دولت بهیه انگریز داشته است، عنقریب به حالت اولی

---

۱. سوره هور، آیه ۸۵. لوط پیغمبر به امت تبه کارش گفت: کاش مرا بر شما قدرتی بود، یا پناه میردم به پایگاهی سخت و محکم.

۲ - مقصود از «تذکره» نوشته رسمی است به معنی آنچه به زبان دیلماسی «تذکار به» گویند.

معاودت کند – لهذا همه مطالبی که در آن تذکرہ قلمی شده بود  
قبول کرده، بدین تفصیل دوستدار جواب می‌نویسد که:<sup>۱</sup>  
اولاً دوستدار از گرفتاری چاپار دولت سنبه انگریز هنگام لشکر  
کشی به جانب هرات، افسوس و دریغ بسیار دارد، و از آن جناب عذر خواهی  
می‌نماید. و برای اینکه من بعد چنین امر ناملايمی اتفاق نیفتد، فرمانی  
شرف صدور پذیرفت که متعلقان سفارت انگلیس خواه ایرانی باشد یا  
غیریه، در امان بوده محفوظ باشند. و در هر حال همچنانکه در سایر  
دولت‌ها با کسان ایشان که از اهل آن دولت باشند معامله می‌شود، درین  
دولت نیز همان قسم معامله شود. و سواد آن برای اطلاع آن جناب  
ارسال گردید.<sup>۲</sup>

ثانیاً به تاریخ فلان به عهده جناب آصف‌الدوله والی خراسان  
حکم صادر شد که غوریان و سایر توابع هرات را که در تصرف داشته،  
تخلیه کرده به افغانه بسپارد.<sup>۳</sup>

ثالثاً از جد و جهدی که «مجر جنرال سمینو» کرده بود در باب

---

۱-[دستخط شاه در حاشیه]: «جناب حاجی، آن روز مسوده‌ای که کرده  
بودند بد نبود. واين‌ها که در حاشیه نوشتم به‌اين بيفزايند، بد نیست؛ چه عيب  
دارد. اگر اينطور بهتر می‌دانيد بنويسيد، يا بى علاوه که اين آدم دزود برود  
پيش مستر شيل».

۲-[دستخط شاه در حاشیه]: «در آن کاغذ نوشتم که مثل ايلچی روس  
که با آنها رفتار می‌کنيم، بيمان طريق رفتار می‌شود، و ايلچی انگلیس مثل  
رفتاري که در دولت‌های ديگر می‌کند با رعيت آن دولت که نوکر ايلچی  
شده‌اند، بکند».

۳-[دستخط شاه در حاشیه]: «تخلیه غوریان بعد از خارکواست».

تصرف خانه‌ای که از جانب دولت علیه جهت نشیمن « مجر تاد» معین گشته بود، معدرت خواه است.

رابعاً حکم شاهنشاهی به افتخار نواب فرمانفرما فارس عزت‌نفاذ یافت که: کسانی را که به صراف بالیوز بوشهر ضرر بدنی و مالی رسانده بودند، تنبیه و سیاست نماید.

خامساً حاکم بندر ابو شهر را که بی‌حرمنی به آدمیرال دولت بهیه انکریز کرده بود، مقرر شد که از حکومت معزول نمایند.

سادساً طلبی که «سر هنری بتون» از بابت اخراجات معدن دارد، موافق فرمانی که از دولت علیه در دست اوست، با بقیه مواجب سایر صاحب منصبان که در خدمت بوده‌اند، کارسازی خواهد شد.<sup>۱</sup>

سابعاً عهد نامه تجارت موافق قراری که با عالیجاه «سر جان مکنیل» وزیر مختار سابق آن دولت در دو فصل داده شده بود، مقارن ورود ایلچی آن دولت منعقد خواهد شد.

امیدوار است که دیگر غائله نقاری فی ما بین دولتين باقی نمانده، اسباب موحدت آماده و اسباب مراودت گشاده باشد. چون همه مطالبی که دولت بهیه انکریز از دولت علیه خواهشمند بودند در کمال صدق و صفا پذیرفته شد، یقین داریم که از طرف آن دولت بهیه نیز شرایط بگانگی کمابنگی ملحوظ شده، جزیره خارکو را تخلیه نمایند و مطالب دیگر که به عالیجاه حسین خان القا شده است قبول فرمائید.<sup>۲</sup>

۱- [دستخط شاه در حاشیه]: «موافق کاغذی که به او داده‌ایم، موافق آن فرآرداد می‌رسانیم».

۲- [حاشیه]: «قرات مطوره بدست خط همایون علاوه شود. و در ←

[مسوده نامه حاجی میرزا آقاسی به حسین خان نظام‌الدوله که  
به تاریخ پنجم ربیع‌الثانی ۱۲۵۵ فرستاده شد.]

فرزندان

سواد معذرت نامه رابطه‌وری که لارد پالمستان خواهش کرده بود، نوشت. و ظاهراً جز قبول چاره‌ای دیگر نباشد. از مداخل ایران اسمی هست و رسمی نیست. قشون بسبب اینکه جیره و مواجبش بوقت نمی‌رسد، از مشق و نظام افتاده است، حکام که قاعده رعیت پروردی نمی‌دانند، یا می‌دانند زیادتی طمع فراموشان کرده است، رعیت را بستوه آورده‌اند. برای اینکه با همسایه‌ها بسازیم، باید تکلیف ایشان را قبول کنیم، و در فکر نظم داخل مملکت باشیم. چه چاره‌ای هست؟

[دستخط شاه در حاشیه]:

هو

نوکرهای دلسوز کاردان در کنارند، و به لوازم منصب خود نمی‌پردازند، و به کار دیگران نظم می‌دهند، و آدم‌های بی‌سرشته نادان

→ فقره غوریان بنویسد: با اینکه غوریان خاک تربت حیدریه است و آباد کرده محمد خان قرایی، بلکه نا(-) کبوتر خان داخل خاک هرات نیست. محض مراجعت دوستی ما بین دولتين همینکه جزیره خوار کو تخلیه شد، تخلیه خواهد شد. و باید ما بین دولتين بعد از تخلیه غوریان دیگر حرفی باقی نماند».

زوج خوش هم بودند

لکه از دنیا خوب نداشت و می خواست که زنی باشد که  
در عین آن خوب و بسیار شویه باشد و درین دنیا کسی که می خواست  
خوب باشد که این سه دوست کشته باشند باید بزرگ و درین دنیا  
ادم و مسیح و مسیح و مسیح و مسیح و مسیح و مسیح و مسیح

پس از این سه دوست کشته باشند باید بزرگ و درین دنیا  
کسی که این سه دوست کشته باشند باید بزرگ و درین دنیا

کسی که این سه دوست کشته باشند باید بزرگ و درین دنیا  
کسی که این سه دوست کشته باشند باید بزرگ و درین دنیا

نهایت دلیل این کسی که این سه دوست کشته باشند باید بزرگ و درین دنیا

نهایت دلیل این کسی که این سه دوست کشته باشند باید بزرگ و درین دنیا

نهایت دلیل این کسی که این سه دوست کشته باشند باید بزرگ و درین دنیا

نهایت دلیل این کسی که این سه دوست کشته باشند باید بزرگ و درین دنیا

نهایت دلیل این کسی که این سه دوست کشته باشند باید بزرگ و درین دنیا

نهایت دلیل این کسی که این سه دوست کشته باشند باید بزرگ و درین دنیا

نهایت دلیل این کسی که این سه دوست کشته باشند باید بزرگ و درین دنیا

نهایت دلیل این کسی که این سه دوست کشته باشند باید بزرگ و درین دنیا

نهایت دلیل این کسی که این سه دوست کشته باشند باید بزرگ و درین دنیا

نهایت دلیل این کسی که این سه دوست کشته باشند باید بزرگ و درین دنیا

نهایت دلیل این کسی که این سه دوست کشته باشند باید بزرگ و درین دنیا

نهایت دلیل این کسی که این سه دوست کشته باشند باید بزرگ و درین دنیا

دخیل کار. از این جهت کار دولت مغشوش شده. از این جهت باید افسوس و دریغ خورد، نه برای گرفتاری چاپار دولت بهیه انگلیس. والسلام.

## ۵

[ترجمه تذکاریه پالمرستون به حاجی میرزا آفاسی، ۱۸ ژانویه ۱۸۴۰، مطابق ۱۳ ذیقعده ۱۲۵۵]

ترجمه مراسله جناب وزیر مخصوص دول خارجه انگریز که به جناب حاجی میرزا آفاسی، از لندن در هجدهم ماه جانوری ۱۸۴۰ نوشته.<sup>۱</sup>

آنکه اسمش در خاتمه الکتابه مذکور است که وزیر مخصوص دول خارجه حضرت پادشاه انگلند می باشد بیان می نماید که: در ۲۶ ماه دیسمبر مراسله ای که جناب حاجی میرزا آفاسی به اسم دوستدار در تاریخ ۱۵ سپتامبر سال گذشته که مطابق پنجم شهر ربیوبود، و جناب میرزا مسعود وزیر دول خارجه حضرت شاه ایران در پیش کرنل شیل فرستاده بود که بفرستد به انگلند در پیش دوستدار، در ۲۶ دسامبر عزو صول ارزانی داشته.

---

۱- این نوشته پالمرستون بنابر آین نگارش دیلماسی نه «مراسله» است و نه «بادداشت». عنوان درست آن «تذکاریه» است که در آن زمان «تذکره» می گفتند، و در متن آن هم بکار رفته. دیگر این که هر کجا لفت «جناب» آمده، در متن اصلی انگلیسی نیست. این کلمه را سر هنگ شیل که منترجم تذکاریه می باشد، از خود افزوده که به سیاق نثر سیاسی فارسی بربخور نده به نظر نرسد.

دوستدار اظهار می نماید به جناب حاجی میرزا آفاسی که: امنای دولت حضرت پادشاه انگلند آن مراسله را به خشنودی تمام مطالعه نموده، به سبب آنکه اشعار می نمود که بزودی آن نقارهایی که در میان دولت انگلند و دولت ایران است بر طرف خواهد گردید، و دوستی میان دولتين بزودی مثل پیش برقرار خواهد شد. چنانکه جناب حاجی میرزا آفاسی مذکور نموده بود که همه مطالب دولت انگلیس را که در تذکره ای که به حسین خان دریازدهم جولای سال گذشته دوستدار داده بود، قبول کرده ایم. حال دوستدار به جناب حاجی میرزا آفاسی صریحاً می گوید که: هر وقت آن مطالب را دولت ایران درست بجا آوردند، یقین دوستی در میان دو مملکت برقرار خواهد شد، و سفارت انگلیز به طهران معاودت خواهد نمود، ولشکرانگریز جزیره خارک را تخلیه خواهند کرد.

اما چنان معلوم می شود از مراسله جناب حاجی میرزا آفاسی که دولت ایران در بیان نمودن قسمی که می خواهند مطالب مذکور در تذکره ای که حسین خان داده شده قبول کنند که بعضی مطالب مذکور در تذکره به نهجه که در تذکره ذکر شده از نظر شان محو شده. و چون جناب حاجی میرزا آفاسی صریحاً در مراسله ذکر کرده که: دولت ایران خواهش و نیت در قبول کردن جمیع مطالب انگلیزدارند، دولت انگلیز هم شکندازد که بعد از بیان کردن دوستدار مطالب را دولت ایران مطالبی را که خود بدولت انگلند و عده کرده اند که انجام دهند، بدون تأخیر و تعویق انجام خواهند داد.

در تذکره ای که دوستدار به حسین خان داده بود نه مطلب است که

دولت انگلند از دولت ایران دارند. و در آن تذکرہ نوشته که: علاقه دولتی در میان دو مملکت معاودت نخواهد نمود مگر آنکه جمیع آن نه مطلب بکلی و تمام بعمل آید. و جناب حاجی میرزا آفاسی در ابتدای مراسله پانزدهم سپتامبر مذکور نموده بود که حضرت شاه ایران همه مطالب را قبول فرموده‌اند. و بعد هم جناب حاجی میرزا آفاسی نیز تفصیل داده که به چه قسم قبول فرموده‌اند. دوستدار نیز بهمان طور تفصیل میدهد و بیان هر یک از مطالب را میکند که به چه مرتبه بجا آورده‌اند یا خیر.

مطلوب اول این بود که مکتوبی در عذرخواهی بدولت انگلیس بر سد در باب امر چاپار دولت انگلیس. و آن عذرخواهی باید در ضمنش هیچ مطلب نامناسب باشد.

ومیتواند آن عذرخواهی از صدراعظم ایران جناب حاجی میرزا آفاسی باشد، یا بواسطه نامه‌ای از خود حضرت شاه ایران بحضور پادشاه انگلیس باشد، هر گاه در نظر حضرت شاه پسندیده‌تر آید. و جناب حاجی میرزا آفاسی در مراسله‌شان مذکور نموده بود که: دوستدار از گرفتاری چاپار دولت انگلیس هنگام لشکرکشی بجانب هرات افسوس و دریغ بسیار دارد و از آن جناب عذرخواهی مینماید. و این دوستدار بجناب حاجی میرزا آفاسی اظهار مینماید که دولت انگلند کمال رضامندی از این عذرخواهی دارد.

مطلوب دوم این بود که فرمانی صادر شود و سواد آن بدولت انگلند بر سد و در ضمنش اقرار صریح باشد در محافظت متعلقان سفارت انگلیس، خواه ایرانی خواه غیره. و این فرمان باید مطابق مضمونه

کاغذی باشد که سر جان مکنیل در چهارم جون ۱۸۳۸ بنظر حضرت شاه ایران رسایده. و مطالبه در کاغذ سر جان مکنیل این بوده که فرمانی صادر شود که: بعد ایام چاکران دربار شاهنشاه ممالک ایران بهیچوجه من الوجهه متعرض و مزاحم چاکران سفارت دولت انگریز نشوند، خواه از بلاد ایران باشند و خواه غیره. واگر از آنها تقصیری صادر شود، بدون اطلاع دادن بسفیر دولت انگریز با آنها اذیت و آزار نکنند. اما سواد فرمانی که در این خصوص جناب حاجی میرزا آقا سی نزد دوستدار فرستاده با این قسم است که چون بپاس اتحاد دولتين ابد تأسیس ایران و انگلیس، منظور نظر مرحمت گستر اقدس شاهنشاهی آنست که اتباع و متعلقان دولت بهیه انجلیس که در این دولت علیه بار اقامات دارند در کمال اطمینان و آسودگی خاطر بوده، پیوسته در ظل رافت و حمایت نواب همایون مباشند. لهذا در هذالسنّة تنکوزئیل سعادت دلیل این همایون منشور عنایت دستور عز صدور و شرف ترقیم میباشد که: اتباع و متعلقان سفارت خواه ایرانی باشند یا غریبه در امان و محفوظاند. و در هر حال همچنانکه در سایر [ممالک] به کسان ایشان که از اهل آن دولت باشند معامله میشود، در این دولت جاوید آیت نیز با آنها به همان قسم معامله خواهد شد. لازم نیست که دوستدار تفصیل دهد اختلاف و تفاوتی را که در میان آن فرمان که دولت انگریز در خصوص محافظت چاکران سفارت خود در ایران خواهش نموده بود، و سواد این فرمان که جناب حاجی میرزا آقا سی در نزد دوستدار فرستاده. اما چون دولت ایران اظهار کرده اند که جمیع مطالب انگریز را قبول نمایند، دوستدار کافی دانست که اظهار بجناب حاجی میرزا آقا سی نماید که دولت انگریز امید کلی

دارند که فرمان مجددی در این خصوص صادر گردد که بعینه مطابق با خواهش دولت انکریز باشد. وواجب است بر دوستدار که بجناب حاجی میرزا آفاسی اظهار نماید که: مطالبه دولت انکریز آنست که آن فرمان اشتهر در ایران باید. و چون قاعده ایران در اشتهر نمودن فرمانها آنست که در جمیع مساجد مملکت ایران میخوانند، امنای دولت انکریز خواهشمند میباشند که آن فرمان که مطابق باشد با کاغذ سرجان مکنیل که در چهارم ماه جون ۱۸۳۸ نوشته، بی معطلی اشتهر در ایران باید. و لازم نیست که دوستدار اعلام نماید که فرمانی را که اشتهر ننماید، و حکام و رعایای حضرت شاه ایران مخبر ومطلع نگردد، بی نتیجه خواهد بود. وواجب است که دوستدار بجناب حاجی میرزا آفاسی اظهار نماید که: تا خبر خواندن فرمان مذکور در مسجدها بدولت انکریز نرسد، نمیتوانند قبول کنند که مطلب دوم باتمام رسیده است.

مطلوب سیم آن بود که غوریان و جاهای دیگر در افغانستان که اکنون ساخلو ایرانی در آنجاها میباشد - تخلیه شود از لشکر ایرانی و تفویض به افغانان گردد. جناب حاجی میرزا آفاسی در خصوص این مطالبه در مراسله، محض اینطور ذکر کرده که بعهده جناب آصف الدو له والی مملکت خراسان حکم صادر شد که غوریان را بعد از ورود ایلچی انگلیس که خواهد آمد، تخلیه کرده به افغانه سپارد. دوستدار در این خصوص باید بجناب حاجی میرزا آفاسی اظهار نماید که این قبول کردن، طالب انگلیس نیست. زیرا که اولاً دولت ایران وعده میکند که غوریان را تنها پس دهد. و مطلب انکریز غوریان تنها نیست، بلکه جاهای دیگر افغانستان هم که در تصرف لشکر ایران بوده، تخلیه شود و

به افغانها پس داده شود. و ثانیا دولت ایران میخواهد که تخلیه و پس دادن غوریان را به تعویق اندازند تا وقتی که سفیر دولت انگلیس بطهران آید. و مطلب دولت انگلیس آنست که تخلیه غوریان پیش از آمدن سفارت انگلیس بطهران باشد.

و دوستدار مناسب دانست که جناب حاجی میرزا آقا سی را بخاطر آورد که افغانی که غوریان و جاهای دیگر افغانستان را باید به آنها پس داد، باید افغان دولت هرات و کامران شاه باشد. حال دوستدار اظهار می نماید که امید کلی امنی دولت انگلیس آنست که فی الحال حکم فرستاده شود با شخص ایرانی که در غوریان و جاهای دیگر افغانستان، که شاید تا حال میباشند، آنجا هارا تخلیه نموده پس دهنده با شخصی که از جانب کامران شاه مأمور بتصرف آنجاها باشند.

مطلوب چهارم آن بود که دولت ایران مکتوبی در عذر خواهی جدو جهی که «مجیر جنرال سیمنو» کرده بود در تصرف کردن خانه ای که حضرت شاه بجهت نشیمن « مجر تاد»<sup>۱</sup> معین فرموده بود، نوشته بر سانند. جناب حاجی میرزا آقا سی در این خصوص مذکور می نماید که در باب جدو جهی که مجر جنرال سیمنو کرده بود در تصرف کردن خانه ای که از جانب دولت علیه بجهت نشیمن مجر تاد معین گشته بود، دوستدار معذرت خواه است. این دوستدار بجناب حاجی میرزا آقا سی اظهار می نماید که امنی دولت انگلیس این عذر خواهی را در کمال رضامندی قبول نمودند.

مطلوب پنجم آن بود که همه کسانی که مداخله داشتند که ضرر

بدنی و مالی در ماه نومبر سال گذشته ۱۸۳۸ به صراف بالیوز بوشهر در بوشهر رسانیدند، سیاست شوند.

جناب حاجی میرزا آفاسی در این خصوص مذکور نموده اند که: حکم همایون شاهنشاهی با فتخار نواب فرماننفرمای فارس عز نفاذ یافت که کسانی را که به صراف بالیوز بوشهر ضرر مالی و بدنی رسانیده اند، تنبیه و سیاست نماید. دوستدار در این خصوص بجناب حاجی میرزا آفاسی اظهار می نماید که: در وقتی که صریحاً خبر از دولت ایران بامنای دولت انگلیس بر سد که آن حکم با نجات رسیده و آن اشخاص یقیناً بسیاست رسیده - آنوقت دولت انگلیس قبول خواهند نمود که مطلب پنجم باتمام رسیده.

مطلب ششم آن بود که حاکم بوشهر که مقصراست، بجهت آنکه بی حرمتی به «سرفدریک متنلد»<sup>۱</sup> آدمیرال انگلیس کرده بود، از حکومت بوشهر عزل شود، و دولت ایران مشتهر سازد سبب معزولی او را. وجواب جناب حاجی میرزا آفاسی در این مطلب آن بود که حاکم بندر بوشهر را که بی حرمتی به آدمیرال دولت انگلیس کرده بود، مقرر شد که از حکومت معزول شود. اما ظاهر نمیگردد از مراسله جناب حاجی میرزا آفاسی که دولت ایران مشتهر ساخته باشند که معزولی حاکم بوشهر از حکومت آنجا بسبب بدرفتاری بوده که به آدمیرال انگلیس نموده. و تادولت ایران مشتهر نسازند آنرا مطلب ششم باتمام نرسیده.

مطلب هفتم این بود که مطالبه «سرهنری بتون» در باب کارخانه آهن ریزی در فرچه داغ، طی گردد.

**مطلب هشتم آن بود که مبلغی که باید بصاحب منصبان انگلیس  
بررسد، داده شود.**

جناب حاجی میرزا آفاسی در جواب این دو مطلب چنان مذکور نموده‌اند که: طلبی که سرهنری بنون از بابت اخراجات معدن دارد، موافق فرمانی که از دولت علیه در دست او است، با بقیه مواجب صاحب منصبانی که در خدمت بوده‌اند کارسازی خواهد شد. این دوستدار بجناب حاجی میرزا آغاسی اظهار مینماید که امنای دولت انگلیس از همین وعده از طرف دولت ایران که حال نموده‌اند، راضی و تأمل می‌کنند برای اتمام این وعده تا وقتی که سفیر دولت انگلیس وارد بطهران شود. مشروط بر آنکه صریحاً مشخص گردد که بمحض ورود سفیر انگلیس بطهران، امنای دولت ایران بوعده خود وفا و ت extravagance خواهند کرد.

مطلب نهم آن بود که مهر کردن عهدنامه تجارتی میان دولتين با معاودت دوستی میان دولتين توأم و مطابق واقع گردد. در جواب این فقره جناب حاجی میرزا آفاسی مذکور نموده‌اند که: عهد نامه تجارت موافق قراری که با جناب سرجان مکنیل وزیر مختار سابق آن دولت در دو فصل داده شده، مقارن ورود ایلچی آن دولت منعقد خواهد شد. این دوستدار بجناب حاجی میرزا آفاسی اظهار مینماید که امنای دولت انگلیس از همین وعده در این بین رضامند و یقین میدانند که از این وعده صریح و عظیم، امنای دولت علیه ایران تخلف نخواهند نمود. و از این گفتگوهای مذکور معلوم جناب حاجی میرزا آفاسی خواهد شد که امنای دولت انگلیس اعتراض ندارند از آن قسمتی که دولت ایران قبول نموده و می‌خواهند با تمام رسانند بیشتر مطالبی را که

دوستدار در تذکره‌ای که به حسین خان داده. ولیکن در خصوص چند فقره حرف دارند. از آنجمله فرمان محافظت چاکران سفارت انگلیز در ایران، و تخلیه غوریان و جاهای دیگر در افغانستان، وتلافی اذیتی که به صراف باليوز دولت انگلیز در بوشهر شده، وتلافی بی‌حرمتی که به آدمiral انگلیس در بوشهر شده. واژ این وعده‌ها و بیان‌های در مراسله‌ای که جناب حاجی میرزا آقاسی در پانزدهم سپتامبر بدوساز نوشته بودند. کفايت نمی‌کند. که باعث معاودت و دوستی ما بین دولت انگلیز و ایران فی الفور گردد. لکن دوستدار یقین میداند که امنی دولت ایران این نوشتگات دوستدار را که فرض دانستم که بنویسم هر وقت که ملاحظه‌می‌نمایند اقدام ورزیده، این ناتمامیها که مانده باتمام خواهند رسانید. و چون در مراسله‌ای که جناب حاجی میرزا آقاسی بدوساز نوشته بود، مذکور نموده بود که جمیع مطالب دولت انگلیز را قبول نموده‌ایم. به این جهت دوستدار لازم شد که اظهار نماید که چند مطلب از آنها ناتمام است. و آن مطالب اینست:

اول آنکه فرمانی در خصوص محافظت چاکران سفارت دولت انگلیز در ایران صادر گردد، بهمان نهج که سرجان مکنیل مطالبه نموده، و آن فرمان در ایران منتشر گردد.

دوم آنکه غوریان و جاهای دیگر افغانستان که حال ساخلو لشکر ایران در آنجاهای باشد، از آن ساخلو تخلیه و به کامران شاه رد گردد.

سیم آنکه رضامندی که دولت انگلیز در خصوص اذیتی که به صراف باليوز انگلیز در بوشهر شده، مطالعه نموده. آنست که اشخاصی که مرتکب این عمل شده‌اند بسرا برسانند.

چهارم آنکه در ایران، دولت اشتهر دهنده که معزولی حاکم بوشهر  
بسیب بی حرمتی بوده که به ادمیرال متنلد انگلیس کرده.

هروقت این مطالب که موافق همان مطالبی است که در تذکره‌ای  
که به حسین خان داده شده، جمیع بعمل آید – آنوقت سفارت دولت  
انگلیس بطهران خواهد بر گشت. و بعد از ورود سفارت بطهران، و وقتی  
که عهدنامه تجارت را که نیز در تذکره مذکور بود به مهر رسانید – من بعد  
قشون انگلیس جزیره خارک را تخلیه خواهد نمود.

عاقبتاً الامر، این دوستدار بجناب حاجی میرزا آفاسی مذکور  
می‌نماید که مراسله‌ای به جهت آن جناب پیش کرنل شیل فرستاده شد،  
وسواد آن مراسله نیزار سال نزد مشارالیه شد. و مأمور گردید که سواد  
مراسله را ترجمه کرده با اصل مراسله ارسال نزد آن جناب نماید. و  
امنای دولت انگلیس امید دارند که جواب صریحی از دولت ایران بر سد  
که بزودی باعث معاودت دوستی دولتين گردد. و نظر باین امیدواری،  
امنای دولت انگلیس حکم داده‌اند به بزرگ صاحب منصبان انگلیس که  
در هرات در دربار کامران شاه میباشند، در خصوص تخلیه غوریان و  
جهای دیگر افغانستان که ساخلو ایران در آنجاها هست، هروقت تخلیه  
شود و بکامران شاه پس داده شود، بزودی خبر بانگلند برسانند. و  
دوستدار دولت ایران را باشتباه میانداخت اگر دوستدار باعث آن می‌شد  
که دولت ایران تصویر نمایند که پیش از انجام کلی دادن جمیع مطالب  
انگلیس که هنوز ناتمام است – ممکن است که دوستی میان دولت انگلیس  
و دولت ایز ان معاودت کند.

تحریر در شهر لندن، بتاریخ هجدهم جانوری، ۱۸۴۰ عیسوی.

## فرار حاجی از دارالخلافه

محمد شاه در ششم شوال ۱۲۶۴ در گذشت. وزیر عرفان منش او ملا عباس ایروانی معروف به «حاجی سلمه الله» که در نامه‌های رسمی گاه او را «جناب استاد الكل فی الكل سلمه الله تعالیٰ» خطاب کرده‌اند، گریخت به حضرت عبدالعظیم. بست نشست. از آنجا قصد سفر «یوروب» داشت.

از آن زاویه مقدس به «فرزند عزیز»، نور چشم مکرم موسیو کلمباری» منشی سفارت بهیه فرانسه کاغذی نوشته سرایا در دل و شکایت: «شما جوان هوشیار» که در دوستی «مثل اهالی ایران سبت نیستید»— چرا از جماعت ایلچیان فرنگ تحقیق نکردید که منظورشان درباب من چیست؟ آخر «من رعیت دولت فخیمه روسيه هستم... صاحب نشان و حمایل» آن دولت. و «معروف جمیع دولت‌ها بودم». در دولت ایران «نوکر و صاحب مواجب و وظیفه نبودم... رعینی و

بندگی و خدمت سلطان جدید» را اختیار نکرده بودم. فقط «اخلاصی به سلطان مبرور... داشتم و ایشان با زور التفات و مرحمت مرا نگاه داشتند». اگر سلاطین فرنگ از حضرات سفرا بپرسند که «این مرد حکیم درویش غریب را که نه رعیت ایران بود، یا نه سرخط<sup>۱</sup> داده بود که پیوسته خدمتگذار ایران باشد - چرا تفضیع کردند» - چه جوابی می‌دهند. گرچه جناب وزیر مختار روس نوشت «جناب حاجی در حمایت» دولت اوست. اما «اگر بکدفعه تغییر می‌کرد... جرأت داشتند خلاف کنند»؟! این «سبب بدنامی دولت فخیمه روسیه شد که رعیت صاحب نشان حمایل بزرگ او را بی‌جهت ضایع کردند». حالا «محبتاًج نان یکشیه گردیدم». و اگر دست از سرم بردارند - «باید به طرف یوروپ و اسلامبول قطعاً بروم»!

به نظر بیستند گان فرنگی، حاجی آیتی بود از شگفتی‌های روز گار. سرگذشت او می‌تواند مضمون نمایشنامه مضحک سیاسی درجه اولی باشد. همچنین می‌توان ایجاد نامه بالا بلندی بر کارهایش نگاشت. مشارکتش در نیرنگ‌های نابکارانه‌ای که به اعدام قائم مقام انجامید - نیز مسلم است. اما در تحلیل نهائی، انتقاد اساسی بر چنان نظام سیاست غلطی وارد است که حاجی آدمی را به جانشینی قائم مقام بر گزیند - آدمی که بی‌پروا گفت: «نه رعیت ایران بود یا نه سرخط داده بود که پیوسته خدمتگذار ایران باشد». در طریقت حاجی آن مایه «بدنامی» نیست، بلکه آبروی دولت فخیمه روس بر باد رفته که «رعیت صاحب نشان حمایل بزرگ» او را رسوا ساخته‌اند. ممکن است برهمان آورد

---

۱- «سرخط» بدمعنی قباله.

زمامدارانی هم آمدند که چنان اعتراضاتی را نکرده، مدعی خدمتگذاری نیز بوده‌اند. اما کردارشان به درجات ناستوده‌تر از اعمال حاجی بوده است. در این باره حرفی نداریم. گفتار ما در شناخت برخی خصوصیات حکومت حاجی و کیفیاتی است که حکومتش را واژگون ساخت. گریز سرداران را از میدان کارزار چه بسیار در تاریخ خوانده‌ایم. اما نشنیده بودیم عارفی که صدارت ممالک محروسه را دون شأن خود انگارد و دوستدار لقب «شخص اول ایران» باشد. یا دنیا و ماقبها را به ظاهر هیچ شمارد، اما این اندازه جاه پرست باشد که سیزده سال مطلق‌العنان حکمرانی نماید – یکباره به روز گار صلح فرار را برقرار اختیار کند، مگراینکه کارش بیش از حد به رسایی و بد نامی کشیده باشد. آخر نه مگر او طالع بین بود، رمل می‌انداخت، از عالم غیب خبرداشت، و حتی صاحب کرامت بود کرامتی که به قوت آن توانست گرمای فرساینده دارالخلافه را در شب تموز به سردی مبدل گردداند – قضیه‌ای که «بطور تو اتر شیوع یافته است».<sup>۱</sup> و مگرنه‌اینکه اطراف افانش می‌گفتند که: حاجی «نظر کرده» است، اور ابا عالم علوی پیوندی است ناگستنی، و دربار گاه پروردگار مستجاب الدعوه.

نخیر، در تماشاخانه سیاست همه آن هنرپیشگی‌ها غلط از کار درآمد. و هرچه آن مردم دور و برش می‌گفتند. از فرومایگی و تملق – گویی و بی‌حقیقتی بود. واوهم گرچه به آن حرفها اعتقادی نداشت، خوشش می‌آمد. حاجی در عالم خود شیاد بی‌بدلی بود. منصبش قائم به خودش نبود، زورش باسمه‌ای بود، پرخاشگری اش از ضعف بود، و

---

۱- صدرالتواریخ، خطی.

دشمنی اش با مردم کار دان و هنرمند از بیم و حسد بود. به حقیقت «دشمن و بدخواه هر که عاجز و مسکین» در مورد او مصادق عینی داشت. همینکه ستون نگهبان او در هم شکست، به خواری و درماندگی افتاد. پایمردی موسیو کلمباری را خواست، ویاری سفارت فخیمه را طلبید.

راستش اینکه بساط دولت حاجی از پای بست ویران بود. کج اندیشی و غلط کاری هایش، دولت را انداوان کرد، دربیستر ولایات آشوب برپا کرد، دستگاه مالیه را بکلی ورشکسته کرد. دشمنی بزرگان دولت با او حساب جدابی داشت. گرچه او خودش آدمکش نبود، مدار حکومتش بر سنت ظلم می گشت. و عمل او بیداد می کردند. خاصه فوج خوی و ماکو که به پشتیبانی وی دلگرم بودند و «از برای روز بد آنها را پیراهن خود می دانست»، انواع ستم و تعذی بر مردم روا می داشتند. حتی از شر آنان در خود دار الخلافه «غروب که می شد، هیچ بچه و زنی جرأت بیرون شدن از خانه نداشت». مردم را راهی نبود که عرض حالی بکنند و اگر «به هیأت اجتماع می خواستند تظلمی کنند... به انواع و اقسام تهمت ها مبتلا می شدند. حاجی بجز فحش کار دیگر نداشت». این تدبیر بزرگ او بود در فن سیاست. نه تنها خود حاجی مسئول آن احوال بود - گاو میش او نیز در این باره سهمی داشت. و همان کسبه شهر را برانگیخت. گویا در ملک یقین هیچ آدمیزادی بقدر گاو میش حاجی «مطلق العنان و آزاد» آفریده نشده بود. از بام تا شام در کوی و بر زن گردش می کرد، به هر دکانی که می رسید اجناس خوراکی را می خورد، تغارماست می شکست، کوزه روغن می ریخت، کاسه پنیر و میوه و سبزی پایمال می کرد. و می رفت. خاصه به شیرینی

اشتهای صاف داشت. پایش به دکان قنادی نرسیده «مقدار کثیری شیرینی می‌خود و حلوبات را می‌ریخت». که می‌توانست به جوان صدراعظم چپ نگاه کند! «صاحب دکان ایستاده و نگاه حیرت آمیز می‌کرد، و جرأت آنرا نداشت که گاویش را دفع کند... آنقدر منتظر بود که گاویش به اختیار خود برود. و کسی نمی‌توانست اظهار شکایتی نماید<sup>۱</sup>.» روزی رندان کمین کرده سر گاویش را بریدند. و کسبه شهر را آسوده ساختند. آب هم از آب تکان نخورد. اگر همت کرده، زودتر آن تدبیر را بکار بسته بودند، به آنهمه بلا گرفتار نمی‌گشتد.

باری، حاجی «در صدارت خود مبغوض جمیع مردم بود؛ جز چند نفری هیچکس به وزارت اوراضی نبود». لابد او خود به این معنی آگاه بود که روزهای واپسین محمد شاه بر بالین مرید صدیقش نیامد تا آخرین دیدار را کند. «نه در سکرات موت، و نه در نماز خواندن به نعش پادشاه جرأت حاضر شدن نکرد» زیرا «از مردم هراس داشت».<sup>۲</sup> چون خبر مرگ پادشاه را شنید، از قصر عباس آباد روانه خانه اش به ارک شد. اما همان فوج ماکویی که همیشه پاسدارش بودند، و از جانب او تقویت می‌شدند، وی را یاری نکردند. «بنات النعش وار متفرق شده، ورق دفتر عقیدت را بر گردانیده، خط باطل به صفحه ارادتش کشیدند. اهالی دارالخلافه که به سالها از آن جماعت گرفتار آفت و مخالفت بودند، زمان فرصت را از دست نداده در مقام کیفر وانتقام برآمدند<sup>۳</sup>.» پس به

۱- صدرالتواریخ، خطی.

۲- صدرالتواریخ، خطی.

۳- خورموجی، حقایق الاخبار ناصری، چاپ خدیو جم، ص ۳۶.

سوی یافت آباد رفت. آنجا هم روی خوش ندید. «رعیت یافت آباد در قلعه را بستند، اورا راه ندادند، و تیر و تفنگی به جانب او انداختند». از همه جا رانده، ناگزیر در حضرت عبدالعظیم بستی شد.

در ضمن حاجی با همه زرنگی، تجربه آموخته نبود. این زاهد درویش «به قرار ثبت مستوفیان دیوان یکهزار و چهارصد و هشت قریه و مزرعه» رامالک شده که بهای آنها را ده کرورتومان برآورد کرده بودند. و سالی یک کرورتومان حاصل املاکش را می فروخت.<sup>۱</sup> اگر عقل داشت، قدرت سیاسی خود را بهتر بکار می بست. نیمی از آن قریه و مزرعه را به بهای گزاف می فروخت و گوهر ناب می اندوخت. و نیم دیگر را به سکه زر مبدل می ساخت. خاصه اینکه به شرحی که باید به عقیده خودش، ازین حکومت او «املاکی که قبل از آن به قیمت های نازله ابتداء نمی شد، به مرتبه ای معتبر گشت که به اثمان عالیه و قیمت های زیاد بیع و شری شد». آن زر ناب به گاه نیازمندی شاید نیکوتر بکار می آمد؛ دیگر چرا محتاج «نان یکشیه» گردد. بلکه می توانست فارغ از اندیشه روانه دیار «یوروپ» گردد، و خلقی را هم از شر حکومتش آسوده سازد. ولی به حق باید گفت حاجی چندان از مقام خوبیش نایمن نبود، و هراس سقوط دولتش بر هیأت وجود او چنان استیلا نیافته بود، تاچنان حیله ای به خاطرش بگذرد. همچنین حرصر او به جمع مال به حد ناخوشی روانی نرسیده بود که دماغش را یکسر، فاسد گردانیده باشد. زاد و رودی هم نداشت که به هر دغلکاری و

---

۱- صدرالتواریخ، خطی.

۲- همان کتاب.

چاولگری دست یازد، تادفینه‌های سرشار برای آنان بجای بگذارد.  
اما حاجی هنری هم داشته که تاکنون قدرش راندانسته‌اند:  
متخصص فن تبلیغات سیاسی و روزنامه نویسی بود. اتفاق افتاد که در  
کاغذ اخبار فرانسوی چیزی از نابسامانی کارها در دوران حکومت حاجی  
منتشر شد. به غیرت حاجی برخورد؟ چه این سخنان که «حالی از فروع  
راستی» است «در نظرها خوش آیند نمی‌نماید». و سبب «اغتشاش امور  
مالک» می‌گردند. بیدرنگ قلم بر گرفت، مقاله‌ای نوشته پیش  
«موسی سرطیش»<sup>۱</sup> وزیر مختار فرانسه فرستاد. گفت: «حقیقت را به این  
طور مسطور سازید، و آنجا به این قسم در صفا بح صحایف انطباع شود».  
لابد در تصور سیاسی اوروزنامه‌های فرنگی جیره خوار و مزدور دولت  
بودند.

در گفتار پیش اعتراف حاجی را در آشتفتگی امور لشکر و کشور-  
ضمن کاغذ او به حسین خان نظام‌الدوله شنیدیم. افسوس محمدشاه را  
نیز خواندیم که: «کار دولت مغشوشه شده». اما بینیم حالا چه می‌آورد:  
«نظم کامل ایران» برقرار، و «رعیت و مملکت آباد» است. قشون انتظام  
یافته و مواجب سپاهی به حدی رسیده که «در هیچ دولتی از دولت‌ها[ای]  
فخیمه، این قدر مواجب برای هیچکس، از بزرگ و کوچک و سردار  
و تابین قرار نداده‌اند». دستگاه توب‌ریزی و قورخانه همه‌جا مهیا گشته؛  
«عقلای کامل همه خیران مانده‌اند که در این زمان قلیل، این همه اسباب  
کثیر از کجا به مر سیده» است. بطوری که «اگر سال‌های سال جنگ و  
جدال شود، عشی از اعشار آنرا به مصرف نمی‌توانند نمود». به علاوه

سر تاسر ممالک محروسه «نادرالخلافه همه مطبع و منقاد، و افغانستان همه از جان و دل خدمتگذارند».

چنان افکاری فقط از مغز حاجی ممکن بود بتراد. آن خودستایی چیزی نبود جز واکنش روانی روزگار خاکساری؛ آن جنگاوری نشانه‌ای بود از پوشالی بودن دستگاه حکمرانی. نشان به آن نشانی، که با آن همه قادر نمایی - زمامداری حاجی یکروزهم بدون تکیه‌گاه دوام نیافت. پس «بگریز که هنگام گریز است».

\*

متن هردو کاغذ رانقل می‌کنیم. کمتر نوشته‌ای به قلم خود حاجی سراغ داریم. نامه او به سرتیز ظاهرآ و نامه به کلمباری قطعاً انشای خود اوست. سواد هردونامه در کتابخانه ملی پاریس موجود است. وبالای آنها به زبان فرانسوی تصریح رفته که آنها را موسیو کلمباری<sup>۱</sup> سواد برداشته است. کلمباری از اعضای فارسی‌دان سفارت فرانسه بود.<sup>۲</sup> کاغذ حاجی به سرتیز تاریخ ندارد، ولی می‌دانیم که مأموریت وی به ایران در ۱۲۶۰ آغاز گردید. زیرنامه حاجی به کلمباری به خط فرانسه افزوده شده: «۲۸ سپتامبر ۱۸۴۸، شاهزاده عبدالعظیم». آن مطابق است با اول ذیقعدة ۱۲۶۴ یعنی بیست و چهار روز پس از مرگ محمدشاه.

۱

[نامه حاجی میرزا آفاسی به کنت دو سرتیز، وزیر مختار فرانسه در ایران]

---

E. Colombari - ۱

۲ - کلمباری دو مقاله درباره ایران نوشته: یکی در سازمان فثون ←

عالیجاه بلند جایگاه، دوست مشق مهربان، موسی سرتیش زید مجده، زحمت می‌دهم که این روزها جزوی از وقایع ممالک در دولت بهیه فرانسه انطباع بافته، ملاحظه شد. در باب ممالک دولت علیه ایران اگرچه استناد به کاغذ اخبار هندوستان و آن سامان داشت، اما بعضی اخبار در آن انطباع داشت که خالی از فروع راستی و وقایع در نفس الامر بود. به آن عالیجاه دوست مهربان زحمت داده شد که آن جزوراً ملاحظه نمایند که مخالف آنچه سرکارشما برآی العین دیده و اطلاع کامل به مرسانیده اید. به دولت بهیه فرانسه قلمی دارید که : اینگونه اخبار باعث براغتشاش امور ممالک می‌باشد و در نظرها خوش. آیند نمی‌نماید.

سرکارشما به این نحو قلمی دارید، حقیقت را به این طور مطور سازید و آنجا به این قسم در صفات صحابی انطباع شود که : بعد از اینکه ممالک ایران صدمات بسیار از داخل و خارج دید، و روی به انهدام و خرابی گذاشت، خاقان مغفور فتحعلی شاه انار الله بر هانه به سن پیزی و کسالت رسید. و ولیعهد دولت ابد مدت اعلی الله مقامه به واسطه ناخوشی کبد از دار دنیا به سرای جنان منتقل گشت، خاقان مغفور طاب ثراه از میان اولاد امجد خود، شاهنشاه جهان پناه محمد شاه ابدالله ملکه و خلقه را به واسطه جوانی و شجاعت و همت و سخاوت و عقل و فراست و محافظت رعیت و مملکت، انتخاب به ولیعهدی دولت ابد مدت که بالارث والاستحقاق سزاوار ایشان بود اختیار کرد. همه

---

- ایران، دیگری راجع به توبخانه زنیوریک. (کتابهای فرانسه درباره ایران، تألیف دکتر محسن صبا، ص ۹۳ و ۲۷۵).

ولاد امجد و بزر کان و سرداران و لشکر و رعیت، همگی به این امر فول گذاشته، شاکر و راضی گشتند. و جمیع سلاطین عظیم الشأن دولت‌های خارجه، همه بالطوع تصدیق این مطلب را کردند.

بعد از وفات آن سلطان خلد آشیان، شاهنشاه دین پناه ظل الله محمدشاه غازی، خلد الله سلطانه بر سریر سلطنت بالارث و استحقاق ممکن<sup>۱</sup> گردیدند، و جمیع سلاطین عظیم الشأن دولت‌های خارجه تنهیت و مبارکبادی کرده و داده. آن سلطان غازی برگزیده الله ملاحظه فرمودند که ایران از صدمه اطراف بالمره منهدم شده، بنای تأدیب اشرار را گذاشتند. گاهی به سمت بحر خزر، و گاهی به سمت خراسان نهضت افزا گردیدند. بعد از نظم کامل ایران، مشغول تعمیر بلاد و اجرای انهر و قنوات و بناهای مستحکم در اطراف گذاشتند. جمیع بنادر و سواحل محفوظ و مضبوط گردید، و رعیت و مملکت آباد شد – به حدی که املاکی که قبل از آن به قیمت‌های نازله ابتداء نمی‌شد، به مرتبه‌ای معتبر گشت که به اثمان عالیه و قیمت‌های زیاد بیع و شری شد.

بعد از آن به انضباط امر لشکر و قشون و قورخانه و توپخانه پرداختند. آن نیز به حدی رسید که اگر سال‌های سال جنگ و جدال شود، عشی از اعشار آنرا به مصرف نمی‌توانند نمود. و مواجب قشون را بعضی به طریق تیول، وقدری را به محل چنان جابجا فرمودند که در هیچ دولت‌های فحیمه این قدر مواجب برای هیچکس، از بزرگ و کوچک و سردار و تابین، قرار نداده‌اند. الحال چهل و یک‌هزار

---

۱- در اصل (تمکین). شاید اشتباه از رو نویس‌کننده باشد.

قشون نامی تیول دارد، و هفتاد هزار محل دارد. در کتاب‌ها ثبت و ضبط است، و همه وقت مراقب احوال می‌باشند. در دارالخلافه طهران، در گیلان و آذربایجان و اصفهان و کرمان و فارس، اسباب قورخانه و توب ریزی مهیا و کارگذاران پیوسته مشغول تمہید اسباب هستند. عقلای کامل همه حیران مانده‌اند که در این زمان قلیل این همه اسباب کثیر از کجا به مرسيد. به غیر از چند دولت فخبیه یوروپ- چنین اسباب برای هیچ سلطانی مقدور نیامده.

ممالک ایران آسوده و امن، و ارزانی و فراوانی به حدی است که احدی به بیع و شرای غلات اعتمنا نه آوردد. الحمد لله تعالى از حدود ممالک تا دارالخلافه همه مطیع و منقاد. و افغانستان همه‌از جان و دل خدمتگذارند. دولت ترکستان به مرتبه‌ای التیام دارند که اسرای هشتاد ساله را که به واسطه اغتشاش ممالک ایران ربوده بودند مجموع رامطلق‌العنان ساخته، بسیاری را به جناب والی مملکت خراسان آصف- دولت العلیه‌العلیه تسلیم نمودند.

به واسطه ناخوشی نفرس که در پای مبارک پیدا بود، چندی از سفر و حرکت تعیل آمد. آن نیز الحمد لله تعالى به دستیاری حکیم حاذق و استاد ماهر افلاطون عصر، حکیم لب‌خان حکیم کامل دولت بهیه فرانسه به صحت کامل رسید. دیگر هیچ ناخوشی و تکسر در مزاج شریف مبارک پادشاهی نماتده. خدای تعالی ظل حمایت او را بر سر رعایا پاینده دارد، و بزرگ و کوچک و اعلی و ادنی و رعیت و لشکر دولت بهیه فرانسه را در سایه بلند و پایه شاهنشاه عادل باذل عظیم الشأن قویم - الارکان محافظت نماید که سبب این صحت وجود مبارک ظل‌الله‌ی، از

سعی و زحمت کسان آن دولت بهیه مرزوق آمد. تا جهان هست این دو  
دولت عظیمه باهم بار و دوستدار باشند<sup>۱</sup>

۲

[کاغذ حاجی میرزا آفاسی به مسیو کلمباری، از حضرت عبدالعظیم،  
اول ذیقعدة ۱۲۵۴]

«عالیجاه فرزند عزیز، نور چشم مکرم مسیو کلمباری، مراسله  
شمارا ملاحظه کردم. الحمد لله تعالى سلامت هستید، خوشحال شدم.  
اما بسیار بسیار تعجب کردم که شما جوان هو شیار عاقل دانا هستید، و در  
دوستی هم مثل اهالی ایران سست نیستید، جماعت حضرات سفراء و  
اباعشار از شما حرف پوشیده ندارند - چرا تحقیق نکردید و مرا  
مستحضر ناختید که منظور دولتها در باب من چیست، و چه خواهند  
گفت.

«اولا من رعیت دولت فخیمه روسيه هستم. و ثانیاً در دولت علیه  
ایران نوکر و صاحب مواجب و وظیفه نبودم. اخلاصی به سلطان  
مبرور مغفور طاب ثراه داشتم. وایشان بازور التفات و مرحمت مرا  
نگاه داشتند. معروف جمیع دولتها بودم، و صاحب نشان و حمایل

---

۱- شاید طرح اصلی آن کاغذ بدون تاریخ انشای خود حاجی باشد،  
به چند دلیل: از نظر منشیان در باری آن زمان خلبی پست تراست آن دیران  
هر مطلبی را بهتر و پخته‌تر از آن می‌پروراندند؛ چند عبارت آخر نامه  
آشته و حتی منافی آین نگارش سیاسی مرسوم همان زمان است. به صورت،  
نجویه تفکر خاص حاجی در آن منعکس است.

آبی دولت فخبیمه روسيه. رعيتی و بندگی و خدمت سلطان جدید را اختیار نکرده بودم که بی جهت اموال مرا تاراج کردند، و محتاج نان یکشیه گردیدم. بلی، خواستند در دولت ایران دخیل امری نشوم. از اول مطلقاً میل نداشتم، و می خواستم به عتبات عالیات مشرف شوم. و قطعاً می رفتم.

«برای چه جرم و خیانت مرا تفضیح کردند و این بلا را به سر من آورند؟ اگر سلاطین دولت‌های خارجه از حضرات سفراء پرسند که این مرد عالم حکیم درویش غریب را که نه رعیت ایران بود، یانه سر خط داده بود که پیوسته خدمتگذار ایران باشد. چرا تفضیح کردند. و شما در مقام دوستی هیچ نگفتید که این امور باعث تفضیح دولت ایران است، و سبب بدnamی دولت فخبیمه روسيه شد که رعیت صاحب نشان حمایل بزرگ او را بی جهت ضایع کردند. و می خواستند در دولت علیه ایران نماند، کاغذی به دادند که در این مملکت نمان، و هر جا می خواهی برو. و می رفت.

«اگر شما از گوشه و کنار می رسیدید و می پرسیدید و مراسم حضور می کردید. چه ضرری به شما داشت؟ عالیجاه موسیوریشار [–] برای من آورد، به کدام درد من دوا می کرد. نبایست این اوقات شما غفلت داشته باشید. و من جز آن کار خود [–] باز همان دوست وافي هستم و پدر مهربان شما. سلامت باشید.

«واگر دست برداشتند و مرا بحال خود گذاشتند. باید به طرف یوروپ و اسلامبول قطعاً بروم. و چاره گذران و بنای سلامت ماندن در عتبات عالیات را بگذارم که عالیجاه پاشا وزیر بغداد اقلام معرض نشود.

نوشته و بليطي از دولت علیه عثمانی در دست داشته باشم، و بتوانم  
دو روز سر خود را آنجاها نگاه دارم. در ايران به اين طور گذشت، در  
عuibat عاليات به اين طور نگذرد. و اگر متعرض نشوند بعد از پانزده روز  
خواهم رفت، انشاء الله تعالى. به احدی اظهار نمائید، و راضی نیستم  
کسی بشنود و مستحضر سازید. چاره‌ای ندارم، نمی‌توانم در عuibat  
عاليات گذران بکنم. تفحص و تجسس نمایید به طريقي که ندانند من  
به شما اظهار کرده‌ام.

«جناب جلالت مآب وزیر مختار دولت فخیمه روسيه نوشته داد  
که: جناب حاجی در حمایت دولت فخیمه روسيه است. احدی گوش  
نداد؛ و هرچه تو انسنده کردند. اگر یکدفعه تغیر می کرد که نوشته داده‌ام،  
تخلف چرا کردند. جرأت داشتند خلاف کنند؟

«هرچه زحمت دهم در این باب جرأت<sup>۱</sup> بسیار کرد. ایام عزت  
مستدام باد. [به خط فرانسوی افزوده شده] «۲۸ سپتامبر ۱۸۴۸  
شاهزاده عبدالعظیم».

---

۱- مقصودش از «جرأت» ظاهراً «جارت» است.

## اسناد و آثارهای تازه از امیر کبیر

پس از انتشار سومین چاپ کتاب «امیر کبیر و ایران» مدارک تازه‌ای بدست آمد که مطالب نو و ارزش‌های رادر بردارند. و بر روی هم از جهاتی تکمیل می‌کنند دانش مارا از آن روز گاران و احوال آن مرد. از این مدارک آنچه اهمیت تاریخی خاصی دارد، در اینجا بررسی می‌کنیم.

### ۱- مجموعه‌ای از نامه‌های خصوصی او.

از نامه‌های خصوصی امیر کبیر به ناصرالدین شاه، هرچه در کابخانه مجلس شورای ملی موجود بود در کتاب امیر کبیر و ایران مورد تحقیق قرار داده‌ایم. به حقیقت، هیچ مطلب مهمی در آن کاغذها نبوده که در آن کتاب نخوانده باشیم و مورد تحلیل واقع نشده باشد. تک سندهایی هم از اینجا و آنجا فراهم آمد که در همان تأثیف آمده. اما چیز تازه، مجموعه مفصلی است از همان نوع نامه‌های خصوصی

امیر که اخیراً بدست ما رسیده. گفتگوی ماتنها بر سر همین مجموعه است.

این مجموعه شامل دویست وده کاغذ میرزا تقی خان است که دویست و هفت تای آنرا به ناصرالدین شاه نگاشته. سه تای دیگر، یکی به حسام السلطنه است، یکی به مهدی خان نامی از گماشتگان خود امیر. و مخاطب نامه سوم به عنوان «مخدوّم‌امکرم» معلوم نیست، اما یکی از درباریان بوده است. اغلب نامه‌ها به خط خود امیر است، مگر تعداد کمی که به خط منشیان نوشته شده. از مطالب نامه‌ها و اشاراتی که رفته بر می‌آید که بیشتر آنها را در مدت یکسال و نیم اول سلطنت شاه و وزارت خود نگاشته؛ بقیه مربوط به زمان بعد و نزدیک به او اخrozارت اوست.

این اسناد از نظر شناخت دستگاه صدارت، اصول حکومت امیر، چگونگی روابط شاه و وزیر، روابط اوبابرگان دربار و خویشاوندان شاه، زندگی خودش، و وقایع آن دوره خاصه فتئ سالار در خراسان-شایان توجه‌اند. شاه و امیر خبلی صمیمی هستند، شاه حامی جدی امیر نظام است و او خدمتگزار و مرتبی. در نامه‌هایی که به خط دیران نوشته شده، آین نگارش رسمی دقیقاً مرعی گشته است. و هر کجا خودش قلم بـدست گرفته، خبلی خودمانی است گرچه احترام مقام شهریاری را مـراعـات می‌کند. معمولاً خود را «غلام» و «خانهزاد» و «فدوی» می‌خواند، گاه به صورت اول شخص «من» نام می‌برد و شاه را «شما» خطاب می‌نماید. این خود نشانه یگانگی روابط شاه و امیر است- روابطی که به عالم پـدر و فرزندی نزدیک تر بود تا به

مناسبات رسمی شاه و صدراعظم در نظام سیاست ایرانی. به آن معنی در تحقیقات پیشین توجه داده‌ایم، تکرارش لازم نیست. همین اندازه بگوییم ناصرالدین شاه که از پدر محبت زیاد ندید، حتی به زمان ولی‌عهدی مواجب درستی به‌اونمی‌رسید، ومادرش راهم چندان دوست نداشت و بلکه گاه ازوی بدش می‌آمد. از هرجهت به امیر کبیر روی آورده بود و او را پشت و پناه خویش می‌دانست.

اینجا هم می‌بینیم که امیر به تربیت شخصیت شاه توجهی بسیار داشت: تمام گزارش‌های حکام‌ولایات، و همه کاغذ‌های رسمی سفارتخانه‌های خارجی را برای مطالعه شاه می‌فرستاد. گاه او را رهنمون است که چنین و چنان دستور مرقوم دارد. یا اینکه: در فلان مطلب «شما فرمایشی نفرمایند تا این غلام تفصیل را خاکپای همایون عرض نماید». همچنین هر پاسخی که به‌ولایات و یا به سفارتخانه‌ها می‌داد، قبل از نظر شاه می‌رساند. به‌مثل: «جواب‌های رشت و آذربایجان که تمام شد به نظر همایون می‌رسد، اگر پسند فرمودند فرستاده می‌شود». دستخط‌های شاه را گاه تأیید می‌نماید و به‌اجرا درمی‌آورد، گاه هست که ایراد می‌گیرد که تأمل نرفته. از این‌رو مجرّا نمی‌دارد و برهان می‌آورد، گرچه اختیار را باشاد می‌داند.

در امور داخلی دولت معمولاً بیانش روشن است. ولی در مسائل خارجی بیشتر به‌اشارة بر گزارمی کند و شرح آنرا به گزارش زبانی موکول می‌دارد. به‌هر حال گاه سربسته سخن می‌گوید که تنها شاه که از موضوع سابق ذهنی داشت، پی‌ببرد. به‌مثل: فلان مطلب را «نخواست که فدوی در عریضه عرض نماید». یا اینکه: «در باب شخص معلوم نه

آنطور است که جلوه کرد. خودم تفصیل را خاکپای همایون عرض می کنم... تا چیزی ندانم عرض نمی کنم». وقتی هم چیزی را نمی داند تصریح دارد که: در آن قضیه «غلام سرداشته ندارم». شبوه نگارش او ساده است. لغت‌های محاوره‌ای کم بکار نبرده، اغلب عبارت‌ها را محاورانه نوشته است. مثل همیشه نکته سنجی‌های زیر کانه دارد، گاه ظریفانه می‌نویسد، از طنز و کنایه هم خالی نیست.

از آن مجموعه، نکته‌های نازه را می‌آورم و توضیح می‌دهیم.  
از نظر فن حکومت آینه کنگاش را بکار می‌بندد. می‌نویسد: امروز کسانی از جمله صاحب دیوان و بیگلربیگی و معیرالممالک «در منزل فدوی چاکر برسر این مطلب نشستند، و آنچه به عقل نوکرهای دربار جهان مدارمی‌رسید، گفتگو شد. لکن قرار صریح داده نشد که... عرض شود. فردا عصر همین حضرات با چند نفر از تجار آذربایجان و عراق حاضر خواهند شد، و به یاری خدا قراری که ضرر به دیوان و رعیت نداشته باشد داده واژهم گذشته، و به حضور همایون عرض می‌شود که پس فردا ... معمول شود». امیر در حاشیه هم می‌افزاید: «آنچه این غلام در این باب بایست بگوید، گفته است. و مقصود خود را به آنها حالی کرده است. فردا با این غلام کاری نیست، در منزل فدوی می‌نشینند و از همان قرار تمام می‌کنند». موضوع آن گفت و شنود درست روشن نیست. اما اینکه مشورت با بازار گنان را لازم شمرده برمی‌آید که مسئله اقتصادی در میان بوده است. و شاید با مطلب نامه دیگری بی ارتباط نباشد. اینجا گوید: درخانه‌اش چند نفر از خدمتگذاران دولت «با جمعی از تجار هستند، بر آوردهای امتعه داخل ایران و متاع

خارج رامی کنند. هنوز قرار بجایی منتهی نشده. فردا تفصیل به عرض...  
می‌رسد». می‌دانیم امیر از کالای ساخت ایران پشتیبانی می‌نمود، و در منع  
تجارت آزاد محصولات فرنگی تلاش می‌کرد.

در کارو لایات سخنی نغزدارد که این گونه کارها «گوشت قربانی  
نیست». روی سخنیش به شاه است که در حکم صادر کردن بیشتر تأمل  
نماید. می‌نویسد: در باب مأموریت «آن شخص» به کرمان «یک دفعه  
اگر بگوییم گاه است او مثل سایرین چنان بداند که گوشت قربانی  
است، این هم در میانه حصة اوست. صحیح به راهی که عرض خواهم  
کرد، افدام می‌شود... بعد از صدور دستخط همایون، این غلام بارها  
جسارت کرده که حد آنرا نداشته و نخواهد داشت که بگوید قبول  
نداشد، در نو کری ابدآ اینطور جسارت را وظیفة خود نمی‌داند». در  
موارد دیگر صحبت دستور شاه را تأیید می‌نماید و فرمانبردار است:  
«آنچه حکم و مقرر فرموده اید مجری و مطاع است». یا اینکه: «از احکام  
همایون که طابق النعل بالتعل کاشف از خیالات فدوی بود، استحضار  
حاصل کرد... همگی از جمله واجبات ولوازم این کار بود». این نکته  
در خور توجه است که شاه رفته صاحب رأی گشته: «مقرر فرموده  
بودند که: به حکام بنویسند. حسب الامر با چاپار آینده پانزدهم می‌نویسد.  
ولیکن حکام در این باب خلاف معمول پادشاهان سلف نکرده‌اند. قدیماً  
رسم همان بوده است که کم عریضه عرض می‌کرده‌اند. اما رسم صحیح  
حکم پادشاهان [این است] که حالا می‌فرمایند». آن دستور خوب نشان  
می‌دهد که سنت براین بوده که حکام و لایات در کارهای روزمره کمتر  
به دولت مرکزی گزارش می‌فرستادند، مگر در امر مهم. اما از اکنون

زمینه کار تغییری می پذیرد.

در امر مالیه و صرفه جویی سختگیر بود، جلوه رخراج زائد را می گرفت: برای کار لشکر و سایر تدارک «از آن سخت تر گرفته نشد، پنجاه هزار تومن اقلام خرج دارد. و چگونه می شود... در صندوق خزانه یا جای دیگر بیست، سی هزار تومن وجه برای خوب و بد دنیا و مخارج همراه نداشته باشند... هر قدر سختگیری که این غلام بکند، بی پول که این کارها راه نخواهد افتاد... خلاصه، لازم بود که عرض شود. چنان نباشد که فرد امعظلى روی دهد، یاسر کار همایون چنان بدانند که هر طور است، این غلام می تواند کار را راه اندازد».

راجع به کتابچه اسناد املاک دولتی شرحی دارد شنیدنی. از آن معلوم است که کسانی می خواستند آن دفتر را از میان ببرند. از شر «عمه» پیر ناصر الدین شاه هم بجان آمد: «در باب کتابچه املاک مقرر فرموده بودند که در حضور مبارک باشد. امر باسر کار همایون است؛ هر قدر بفرمایند در حضور همایون باشد. اما سند جمیع املاک همان کتابچه است. طوری نشود که اوراق او گم شود که ضرر زیاد عاید خودتان می شود. نمی دانید که مردم چه قدر طالب هستند که این کتابچه از دست برود. و اینکه اصرار کردم که کتابچه بنظر همایون برسد برای آن عمه بود که حال روز این غلام بیچاره را بینند که از دست این زن و مردها چه می کشم - این عمه که یک پیره زن می باشد به تشر و فریاد بر سر این غلام چه می آورد، تا سایرین. هر روز به نمک قبله عالم... صد هزار تهدید قتل می نمایند. دیروز جواب و سؤالی میان این غلام و نواب<sup>۱</sup>

---

۱- «نواب» عنوان مهد علیا مادر ناصر الدین شاه است که سردسته معاندان امیر بود.

گذشته، به نظر همایون می‌رسانم».<sup>۱</sup>

در کار دیوانخانه عدله دخل و تصرف نمی‌کند؛ اجرای عدالت در مسئولیت آن دستگاه است. می‌گوید: راجع به عده‌هارضین «رجوع به دیوانخانه شده است واز کیفیت حال هم خود این غلام استحضار پیدا نموده است. اینکه در بین راه مزاحم وجود مبارک شده‌اند، از راه تفتین و تحریکی است که خود به خاکپای همایون معروض خواهد داشت. دوباره تأکید شد که در دیوانخانه غور رسی نموده اجرای عدل نمایید. و بعد از اتمام، صورت حال را به عرض ... بر ساند».

از امور ولایات خوب آگاه است. این دستور جاندار و قاطع اوست به سلطان مراد میرزا حکمران خراسان: در قضیه پسر یعقوبعلی-خان «اظهار داشته بودید که صدقی ندارد؛ از جانب بنده تحقیق شود. تحقیق بنده جای خود دارد. نواب والاهم که حاکم مملکت هستند، باید همیشه از کار خود با خبر و مستحضر باشد و رسوم حزم و احتیاط را هیچ وقت فرو نگذارند. چنان نباشد که از این هرزه کاری‌های اشرار صورت وقوع بابد، و منجر به زحمت و مرارت نواب والاشود. احاطه کلیه در هر کار باید داشت، بصیر و بینا به رموز و نکات همه ولایت باید بود. می‌نویسم و می‌سپارم که غفلت نفرمائید».

می‌دانیم که دز ربیع‌الثانی ۱۲۶۵ فوج آذربایجانی، به تحریک مخالفان دولت امیر، هنگامه‌ای برپا ساختند. عزل امیر را خواستار بودند. اما به قول مأمور سیاسی انگلیس: مردم شهر «دکان و بازار و کار و انسرا هارا بستند

---

۱- تصویر این سند نیز ملاحظه می‌شود، ص ۸۸.

۱۱- نبی مسیح احمد مسیح طریق شوہر ہے

کم شو خضری ز آر چهار میونسیپلی

حَلَّ هَذَا وَالْمُكَبِّلُ بِكُلِّ ذَرَّةٍ رَوْدَانٌ مُكَبِّلٌ

مکتبہ ملکہ نور احمد

اے بکارا رکت اور نہ سخن دیں

در بستان بکه اندک سور و زیب م خواهند

ترانی مارکت  
دستگاههای

وبه مقابله سربازان یاغی برخاستند<sup>۱</sup>. در گرماگم آن ماجرا امیر به شاه می‌نویسد: «چنان کثرت واژدحام هست که عقل حیران است. و متفرق نمی‌شوند. اما شما متوجه باشید که واسطه‌ها باز آنها را جری ننمایند، یا مردم راست ننمایند. امام و کل علماء اینجا هستند. سوای آنرا که این غلام می‌فرستد، هر که خود سر عرضی نماید قبول نفرمایند». در کاغذ بعدی گوید: «اگرچه سرباز زیاد هرزگی کردند، اما حالا ساكت هستند. و رفته رفته سرباز متفرق می‌شوند. خود این غلام... کیفیت را عرض می‌کند. اما سرباز گفته بودند که: شب، خانه شاگرد از زبان قبله عالم روحتناده حکم رسانده که امروز پنجاه هزار تومان می‌دهم. اگرچه این غلام باور نکردم، ولی گفته شده است. انشاء الله ساكت می‌شوند».

از آن دونامه مهم دستگیر می‌شود که برخی میانجیان از یک سو سربازان را بر می‌انگیختند، و از سوی دیگر مردم را است می‌کردند. اما امیر پشتیبانی مردم را طالب است و نمی‌خواهد پای سست گردانند. به شاه گوشزد می‌نماید که سخنان اطرافیان را نپذیرد مگر آن‌کس را که او خود می‌فرستد. باید دانست که شورش سالار در خراسان هنوز پایان نیافته بود - سلطان مراد میرزا و حمزه میرزا روانه آنجا گشته بودند. برای اینکه مبادا خبر غوغای فوج آذر بایجانی تأثیری بددار ذهن سپاهیان مأمور خراسان بنماید - امیر شاه را راهنمائی می‌کند که دو دستخط خطاب به عمومه‌ای خود بفرستد. مضمون آنها را نیز نوشته و نکته‌ای راخاطر نشان می‌نماید. از اینقرار:

---

۱- نگاه کنید به امیر کبیر و ایران، چاپ سوم، ص ۱۹۸.

«دو دست خط همایون التفات فرموده بنگارید: یکی به نواب حمزه میرزا اما لفظ والی در حق او مرقوم نفرمایند. یکی به نواب سلطان مراد میرزا مضمون این باشد که: بعضی از جهال دوفوج آذربایجانی به تحریک یک دونفر از جهال واجamerه، در طهران هرزگی و شیطنت کردند. یک شبانه روز هرزگی کردند وداد و فریاد نمودند... به آن عم نامدار مرقوم می فرماییم که سران سپاه و سایر لشکر نصرت پناه را به کمال مرحمت ما امیدوار بدارید. تفصیل را جانب امیر نظام به شما نوشته اند».

چنانکه گفتیم در مجموعه اسناد از مسائل سیاست خارجی چندان صحبت نشده، مگر پاره‌ای اشاره‌های کوتاه. در قضیه افیت ارمنی آذربایجان که روس و انگلیس هر کدام حمایت آنان را حق خود تصور می کرد و امیر آن فرض را از اصل باطل کرد<sup>۱</sup> می نویسد: «در خصوص حکایت ارامنه... خواب هم نکرده، مشغول این کار می باشد. و نمی داند که آخر تکالیف حضرات بکجا خواهد انجامید. در صورتی که قبول خواهش آنها از قوه این دولت خارج است. در جواب آنها حیرتی دارم. معهذا تا امکان در دست هست باید تلاش کرد. جوابی در دست دارم که آن نوشته می شود. بعد از اتمام به عرض... می رسد».

مطلوب دیگر در حسن توسط روس و انگلیس است در حل اختلاف مرزی ایران و عثمانی. چنین می آورد: ایلچیان انگلیس و روس آمدند و «صحبت طولانی داشتند. مختصرأ، به حسب حرف حسابی جوابی نداشته و ندارند. ولکن حالتی دارند که اسم آنرا زور عثمانی می گویند؛

---

۱- امیر کبیر واپر ان، چاپ سوم، ص ۵۴۲-۵۳۴.

از این راه امری است علیحده. فردا باز خواهند آمد». نامه دیگر شیوه نگارندگی سیاسی و دقت اورا می‌رساند: «در باب جواب کاغذ وزیر مختار روس... آن کاغذ با آن همه دقت که این غلام دارد اگر تا شب تمام شود و از مسوده درآید، خیلی خوب است که صبح ببرند و جواب بیاورند... در باب کاغذهای حاجی فرموده بودند. هنوز چیزی بدست نیامده... اگر چیزی که سند باشد بدست آید، خیلی خوب می‌شد». در مسائل سیاسی مهم همواره پیش نویس نامه را برای مطالعه و صواب دید شاه می‌فرستاد: در خصوص جواب کاغذ ایلچیان «میرزا محمد علی خان مسوده را به نظر همایون رساند. گفت: پسند طبع مبارک شد. باز هم فرستادم، اگر درست نوشته شده، مهر کرده بفرستم. والا، هر طور که رأی مبارک علاقه بگیرد بفرمایند بنویسم. زیرا که خیال قبله عالم... از این غلام جمع تراست».

از آنها گذشته، فشار سیاسی انگلیس و روس محسوس است. پیشتر هر کدام به تنها یی توقع داشتند، اکنون هم دست و دمساز گشته دو تایی دولت را تهدید می‌کردند. امیر گاه خونسرد است و بی‌اعتنای گاه خود را در تنگنای حمله آنان گرفتار می‌بیند: «در باب سیاه‌ها» و قضیه بردۀ فروشی، ایلچی انگلیس می‌آید و «ظاهراً سه ساعتی یا چهار ساعتی خواهد ماند. بیینم چه می‌گوید». بار دیگر می‌نویسد: این دفعه وزرای مختار هردو، روزیکشنبه به اتفاق بیایند. از مقصودشان که این غلام مستحضر نیست، تابعه از ملاقات هر چهابر از کنند البتہ به عرض... خواهد رساند». در ضمن می‌خوانیم که: «کاغذهای ایلچی‌ها سرتاپا تعرض به این غلام بود». باز می‌نویسد: «موعد حضرات معلوم مرسیده».

برخاست [از خانه] به وعده گاه یعنی قتل گاه آمد... این دو سه روزه، تشدّد حضرات و آمد و رفت آنها و ناخوشی [–] بیحالم کرده است که هیچ خود را نمی‌شناسم».

نموداری از کار روزانه امیر را بدست بدھیم. در پاسخ شاه می‌نویسد: «مقرر فرموده بودند که: فدوی در چه کار است؟ مشغول نو کری سر کار». همچنین توضیح می‌دهد: صبح مشغول «کارهای یومیه بود». بعد از ظهر «سوار شد تا عباس آباد رفت... حال هم که آمده است در منزل مشغول بعضی کارهای نظامی و جوابهای مشیرالدوله می‌باشد». گاه هم بازنش می‌رفت با غ به گردش.

در شناخت عوالم امیر و شاه چند قطعه را می‌آوریم. مکرر بیان می‌دارد: «عمر وزندگانی و دولت و عزت.... را برای آن می‌خواهم که به وجود مبارک خوش بگذرد، و قلب مبارک مشعوف باشد .... زحمتی که شب و روز این غلام می‌کشد برای خرسندي وجود مبارک است». در کسالت شاه پدرانه سفارش می‌کند: «انشاء الله پرهیز را نگاه خواهند داشت، نه مثل ناپرهیزی که در اول این ناخوشی کرده‌اند نباشد، زیرا که صحبت مزاج مبارک شما ساعث آسایش هجدۀ کرو ر نفس است». <sup>۱</sup> گویا هر روز حضور شاه می‌رفت، یا شاه او را احضار می‌نمود. یکجا گویید: «عرضکی داشته و دارم و به اعتقاد خودم وقت آن می‌گذرد. حالاچه می‌فرمایند. اگر سرپا هم باشد، یا همان دراندرون هم

---

۱ - برآورد او از شمار جمعیت ایران بطور کلی ظاهرآ درست است اونه میلیون نفر آورده، و رالینسون در این زمان ده میلیون نفر ذکر کرده است. بهر حال این ارقام تخمینی هستند.

باشد می خواهم شرفیاب شوم». جای دیگرمی نویسد: «شرفیابی این غلام حالا نمی شود؛ کارزیاد دارد. باغ قورق برنمیدارد، در حقیقت صحراء می باشد. اما حالا دلخان می خواهد امر باسر کارهای ایون است». (ظاهرآ شاه او را پیش از قورق باغ احضار کرده بود). درمورد دیگر می آورد: «تاشام منتظر شدم، تشریف نیاوردید. علاوه، با وجود جزیی نقاوتی که درمزاج ملکزاده<sup>۱</sup> بود، به او وعده کرده بودم که عصری بیایم. هم اورانگزادارم بخوابد و بستری شود، وهم باهم به باغ برویم. حالا شام است، آمدادام از آنجا مانده، از اینجا رانده. چه می فرماید، و چه ترضیه مرحمت می فرمایند که تلافی این دوضر رشود». از دستخط های عنایت آمیز شاه بارها به این مضمون سپاسگزار است: «دستخط همایون که مایه هزاران افتخار و اعتبار بود، زیارت شد». یا اینکه: «خط همایون که به افتخار این غلام... شرف صدور یافته بود زیارت نمود... در جنب این مکرمت‌ها نه زبان شکردارم، و نه در خور عنایات کامله خدمتی از دست بر می آید». شاه همواره از حال اوپرسان است. در نجیر گاه هم به باد او هست، واژ کبک‌های شکار کرده سهم امیر را کنار می گذارد. گاه شاه سخن به شوخی می گفت. اما امیر به معنی آن شوخی‌ها حساس است: «شوخی فرموده بودند، ولکن معنی داشت. انشاء الله شما از همان راه مرحمت و شوخی مرقوم فرموده بودند». در چنان عوالم بگانگی و خودمانی، گاهی هم دلتنگی پیش می آمد: «همین قدر جسارت می شود که این غلام برای دوروزه عمر دنیا از شما مأیوس نمی شوم... اما انسان است؛ با این همه اعتقاد و توکری البته

---

۱- ملکزاده عزت الدولد زن امیر است.

حرف ملال انگیز، دلسرد می‌کند . از فضل خدا، امیدوارم از طرف سر کار نباشد— بل، از افساد باشد که این غلام را دلخور نمایند».

در مناسبات امیر بامادر زن خود «نواب مهد علیا» و روابط مهد علیا با جیران زن شاه — به نکته‌های مهمی بر می‌خوریم که تازگی دارند. شش ماه از سلطنت ناصر الدین شاه نگذشته، امیر می‌نویسد: «گمان ندارم نواب به شکست همایون در این شش ماهه اول راضی شود، زیرا که دنیارا معلوم است برای وجود مبارک شما واستقامت احکام شما می‌خواهد ... در هر صورت امر با خود سر کار همایون است». از آن بر می‌آید که شاه از روش مادرقدرت طلبش بهیچ وجه خرسند نیست. و امیر میانه مادر و فرزند را می‌گیرد. مهمتر اینکه شاه را به دلجویی مادرش و امی دارد: «دیروز والده سر کار را زیاد دلگیر دیدم. خودم فردا خاکبای مبارک عرض می‌کنم. اگر جسارت نباشد عرض می‌کند که زودتر زیاد مهربانی و دلجویی قلبی بفرمایند. امیدوار است که از عرايض این غلام که از راه بی‌غرضی است، خاکبای همایون مقبول باشد».

روشن است که مصلحت دولت را در اختلاف شاه و مهد علیا نمی‌داند. خودش هم سعی دارد که با او راه بیاید. نمودار آن قضیه دوازده هزار تومن طلب حاجی میرزا یوسف نامی است از «خان خانان» برادر مهد علیا و دایی شاه. سر کار نواب ضامن قرض خان خانان شده بود.<sup>۱</sup> امیر ضمن شرح مطلب تصریح می‌کند: در باب خان خانان «دل-

۱- سليمان خان معروف به خان خانان از طرادان روزگار بود و در فساد، همجنس خواهش. بد علت تابکاری هایش بود که امیر در همان آغاز وزارت، اورا از حکومت اصفهان معزول کرده بود.

به حال سر کار مهد علیا و خودم از دست اینها می سوزد ... به فرمایش ایشان هم راه نمی روند، سوای دلتگی چاره‌ای ندارد ... من هر طور که فکرمی کنم با این مرد که خان خانان است چه طور راه بروم، از قوه عقلم خارج است. در حبس بماند، دلخوری خانم است. بیرون بیابد، راستش باشما به ترس و سطوت سلطنت راه نمی رود... پول نمی دهد، از عهده برنمی آید». راجع به او بازمی آورد: «آدمی که اول و آخر حرفش معتبر نیست، نمی دانم با او چه باید کرد»؟ امیر از این ماجرا به ستوه آمده بود: «نه مر گک برای این غلام هست، نه خلاصی از دست این قسم معامله‌ها»— برای اینکه «نواب ضامن شده» است.

نتیجه اینکه: این تصور خطاست که میرزا تقی خان از روز اول با مهد علیا در افتاد یا با او سر ناساز گاری داشت. اما جان کلام این است که منطقی سیاست امیر بانفع افراد آن قوم و قبیله — تضاد عینی داشت. این مهد علیائیش بود، آن عمه عجوزه، و این هم خان خانان. کار امیر با آن دارودسته روزی به پیکار می کشد — یادقيق تر بگوییم پیکار آنان آشکار می گردید.

اما در خصوص روابط مهد علیا با زن سو گلی شاه، خدیجه تجربیشی معروف به جیران که شاه سخت دلباخته اش بود— پاسخ امیر به نامه شاه تالاندازه‌ای زباندار است:

«... دستخط مبارک را زیارت کردم، و عرضه نواب را هم خواندم. به دوچهت نواب در عرض خودشان ظاهر محق نیستند. اولا مادر شاهنشاه روحانفداه، یکی است، همچشم ندارد— می خواهد دختر کرد باشد یاتر ک. هیچ آفریده‌ای در این ملک همچشم او نیست، بی-

جهت برای خودشان همچشم نتراشند. ثانیاً ماندن خدیجه در طهران بی حضور شاهنشاه ظاهر مصلحت نیست. ایشان باید هر طور رضای شما و مصلحت ملک شماست، آنرا بخواهد. در اردو سوای سراپرده پادشاهی، ده چادر پوش و سراپرده تجیردار هست. معلوم است همه تو کر شاه هستند، زنان هم در کنیزی والده شاهنشاه همین حکم را دارد. بعید نیست که این آمدن خدیجه را هم ایشان گل خیر<sup>۱</sup> بنده حمل کرده باشند، و حال آنکه شاهنشاه خبردار و شاهد هستند که فدوی را در این امر استحضاری نبوده و نیست. باید مهد علیا راساکت فرمایند که هیچ در این سرسرابینطور فرمایشات نفرمایند».

روشن است که بیماری مهد علیا بارشک مفرط زنانه او طغیان کرده بود که چراجیران هم بایستی در سفر اصفهان همراه بیاید. به عقیده امیر، عنوان کردن این مطلب ساده در خورشأن مادر شاه نیست. به علاوه اشاره‌ای نموده که لابد مهد علیا آمدن جیران راهم زیر سر امیر دانسته است. نگفته نگذریم که امیر اساساً اعتقادی به شایستگی جیران نداشت، گرچه عزیز کرده شاه بود.

نامه‌ای هم هست راجع به نحسین ولی‌عهد ناصر الدین شاه: «در باب ولی‌عهد روحی فداه... مقرر داشته بودند که انشاء الله تعالى احوال ایشان خوب است... در باب اطمینان از ناخوشی، پاک و صاف

---

۱- «گل خیر» به ضم گاف، اصطلاح عامیانه به معنی کار خطایی که نتیجه نامطلوب حاصل آبد». مثل اینکه بگویند. «این هم گل خیر فلان کس بود». (جمال‌زاده، فرهنگ لغات عامیانه، به کوشش محمد جعفر محجوب، ص ۳۵۴). معادل آن این است که بگویند: این دسته گلی است که فلانی آب داد.

من از این مادر، و این خانه، و آن دایه چشم آب نمی‌خورد و بسیار می‌ترسم». نظر امیر صحیح بود. نخستین ولیعهد شاه از گلین خانم، به نام محمود میرزا در ۱۲۶۵ در جمادی الثانی به کودکی مرد.

جنبهای از رگهای روانی امیر و همچنین زندگی خصوصی اش در این نوشتدها انعکاس دارد که دقیقاً مؤید تحلیل روانشناسی ماست از خوی و منش او.<sup>۱</sup> آن گاه که سرحال است می‌نویسد: «بلی، احوالم از تصدق سرقبله عالم ... خوب است». اما گاه در درون خود آسوده نیست، غم‌زده است: «عمر است می‌گذرد. تازه‌یی نیست... دنیا هر- دقیقه تازه است... از بسکه افسرده هستم زیاد جسارت به عرض نشد». یا اینکه: «حالم مزاجاً چندان ناخوشی ندارد، و لکن خیالاً خیلی پریشان است». بازدارد: «مقرر فرموده بودند که چرا امروز در خانه نیامده؟ عایقی بجز افسرده خود نداشت». بی‌گمان حدت گرفتاری های جور و اجور، مسئولیت شناختن، و پسر کاری او- در آن حالت روانی اش تأثیر مستقیم داشته. در غایلهٔ خراسان که هستی دولت را تهدید می‌کرد نویسد: «امشب خدا به فریاد این غلام برسد که باید تا صبح برای کارهای قشون خراسان و پسول تاصبیح باید بنشیند». جای دیگر دارد: «بیخوابی بسیار فدوی را خسته و بیحال کرده است» . همچنین: «دیشب نخوایده... حالا بسکه گیج هستم نمی‌توانم شرفیاب شوم و کار زیاد دارم». به کار پاره‌ای حساب‌ها هم می‌رسید: «مشغول حساب هستم، اما گمان ندارم که جان فدوی از دست این حساب فارغ شود». به علاوه: «بسکه امروزنامه خوانده... قادر نشد

---

۱- امیر کبیر و ایران، چاپ سوم، بخش سوم.

که به خط خود عریضه بنویسد. به خط میرزا هاشم همین قدر معروض داشت... همه کارها انشاء الله خوب می شود».

در نامه مهمی از تغییری که در وضع اندرون و زندگی اش رخ داده، شکایت دارد. و روی سخنش به شاه است. به این معنی تصریح نموده که در اصل خیال زن گرفتن نداشت. اما حالا از دست خواجه و قاپوچی به تنگ آمده است؛ یا باید در خانه بنشیند و یا زنش عزت‌الدوله را روانه تبریز گرداند. و صحبت از آقا مبارک و آقا جوهر خواجه کرده. گرچه مطلب را در جواب کاغذ شاه به اشاره آورده، این اندازه روشن است که به جای خواجه سابق، اکنون آقا جوهر را به اندرون امیر فرستاده‌اند. امیر از این بابت ناخست است. باید بدانیم آقا جوهر از دستیاران مهد علیا بود، و در نیرنگ‌های زنانه و دوزوکلک‌های درباری باوی همدست.<sup>۱</sup> این نامه را امیر در مرحله آخر وزارت‌ش نوشت، آن‌گاه که آثار نامه‌ربانی شاه داشت آشکار می‌گشت. نامه‌اش خالی از کنایه نیست. قسمت مربوط آنرا می‌آوریم:

«در باب خواجه که مقرر فرمودند، این غلام واسطه حاجی مبارک نبودم. معلوم است اختیار کل نو کر، از خود این غلام گرفته تابه هر کس باشد، با قبله عالم است. هر که را بخواهند بیرون نمایند یا نگاه دارند، اختیار امر باسر کارهاییون است. در باب آقا جوهر، فدوی از اول بر خود قبله عالم روحنا فداء معلوم است که نمی‌خواستم در این

---

۱ - آقا جوهر همان خواجه‌ای است که هنگام تبعید امیر بدکاشان او را همراه عزت‌الدوله روانه داشتند. و همان کسی است که در فریب دادن عزت‌الدوله دست داشت.

شهر صاحب خانه و عیال شوم. بعد، به حکم همایون و برای پیشافت خدمت شما، این عمل را اقدام کردم.

«فدوی از طلوع آفتاب تاهفت ساعت از شب گذشته که لاینقطع در بیرون مشغول خدمت پادشاهی هستم، به امید اینکه امر اندرون و خانه‌ام منظم است - می‌نشینم و خدمت می‌کنم در صورتی‌که مثل فلان خواجه پاسبان آنجا باشد. والا این غلام به امید آقا فرح و بابای قاپوچی در ولایت غریب، بی‌مادر و براذر نمی‌توانم عیال نگاهدارم. یا باید همان فردا عیال‌م را روانه تبریز نمایم، یا از صبح تا شام بروم توی خانه پهلوی عیال و کلفت خود بنشینم. در این صورت معلوم است برای شما مصدر چه خدمتی می‌شوم.

«در هر صورت، آقا جوهر هم مثل خود این غلام نو کر پادشاهی، همچشم و هم‌کاب این غلام است. هروقت می‌فرمایند، فدوی را چند عرض است. معلوم است حکم با پادشاه است، اگر خود این غلام را هم به فراشی حکم فرمایند، قادر بر خلاف حکم نیست». <sup>۱</sup> آخرین کاغذی که می‌آوریم به مهدی خان نامی نوشته است. اساساً از نامه‌های خصوصی امیر به دوستان یانزدیکان و اطرافیانش چیزی سراغ نداریم. این مهدی خان روزگاری از گماشتگان خود میرزا تقی خان بود، وحالا او را جزو عمله دربار درآورده بود. اما از کارش خرسند نبود. وی را سرزنش می‌کند که در «سلک لوطی گری» حاجی علی خان فراشبashi (اعتماد‌السلطنه) درآمده است. خطاب به او می‌نویسد :

---

۱- تصویر این نامه ملاحظه می‌شود، ص ۱۰۵.



«مهدی خان، اولاد را بمعیشت خود در اینکه باید قراری برای تو گذاشت، حرفی نیست. ثانیاً تو نو کر و منسوب من بودی، و من برای اینکه تو در میان مردم راه نو کری و آبرو داشته باشی، تو را به این خدمت گذاشتم. بعد از آن حقیقته از تو در این خدمت و نو کری، رضامندی بهم ترساندم، سهل است، براعتماد سابقاً هم قدری کسرتر شد. زیرا که تو را از سلک عقل آقا محمد حسن<sup>۱</sup> و آن آبرو و صداقت ندیده، از تربیت یافشان و سلک لوطی گری حاجی علی خان دیدم... پیغام دادم، فایده‌یی به احوالت نکرد... ما هم از برای آنکه نقص آبروی خودم دیدم که به مقام اذیت تو ببرآیم، سکوت کردم. این حقیقت امر بود که نوشتم».

بحث در نامه‌های خصوصی امیر را اینجا تمام می‌کنیم.

## ۲. «خیال کنسطیطوسیون داشتم».

گفتگوی ما درباره یادداشت بسیار مهم تاریخی و روایت میرزا یعقوب خان است.

میرزا یعقوب خان مترجم سفارت روس بود. پس از آنکه دولت او را تبعید نمود (۱۲۷۸) دیگر رنگ ایران را ندید. و دوره آخر زندگیش را در اسلامبول گذراند تا مرد (۱۲۹۸). از آنجا رساله‌ای در نقشه اصلاحات ایران به عنوان «عربیمه» به ناصرالدین شاه نوشته

---

۱- مقصود آقا محمد حسن مهرداد سلطنتی است.

که از موضوعش در کتاب «اندیشهٔ ترقی و حکومت قانون» (صفحهٔ ۱۰۵-۹۸) بحث کرده‌ایم. و تکرار نمی‌کنیم.

در آن رساله چند جا از امیر کبیر یاد کرده است. و یادداشتی هم از گفتگوی خودش با امیر آورده، آن‌گاه که آن وزیر معزول گشته، ولی‌هنوز روانه تبعید‌گاه کاشان نگردیده بود. مطلب شایان توجه روایت اوست از سخن امیر مبنی بر این‌که: «خجال کنسسطیوسيون» داشت—و گرچه مجاہش ندادند و روس‌ها مانع بودند، او هم‌چنان در پی فرصت می‌گشت که بدین کار برآید.

دلیلی نداریم که در اعتبار روایت میرزا یعقوب‌خان اساساً تردید نماییم. سایر روایت‌هایی که در آن‌رساله آورده مأخذ صحیح تاریخی دارند. و نیز آنچه از زبان امیر راجع به دستخط‌های ناصرالدین شاه باز گو کرده، با متن همان اسناد که امروزه بدست ما رسیده، بی‌کم و کاست راست می‌آید. از این‌رو شبهه داشتن در درستی نقل قول او معقول نیست.

اماتوضیحی در معنی گفتهٔ امیر لازم می‌آید: با توجه به شرایط تاریخی زمان، منظور میرزا از لغت «کنسسطیوسيون» نوعی «دولت منظم» بوده است. یعنی محدودیت ارادهٔ فردی—وادارهٔ مملکت را برپایهٔ قواعد و اصول استوار ساختن و حقوق و جان و مال افراد را از اعمال خود سرانه مصون داشتن. به تعبیری دیگر نفی سنت مالک الرقابی، و این‌که هر گاه یکی از ارکان دولت مورد اتهامی قرار گیرد، بدون رسیدگی حکمی صادر نگردد. چنین اصلاحی را قبل از پاشا صدراعظم همزمان امیر، در نظام سیاست عثمانی کرده بود. و با اعلام «خط شریف گلخانه»

(۱۲۵۵) پایه دولت منتظم عثمانی را ریخت. اتفاقاً رشد پاشا به پالمرستون گفت: یکی از انگیزه‌هایش در گنجاندن قانون امنیت‌جانی در فرمان گلخانه همین بود که پس از آن، جان وزیران بازیچه‌های و هوس سلطان عثمانی قرار نگیرد. و چون وزیری معزول گشت، سلطان نتواند اورا خودسرانه بدست دژخیم بسپرد.<sup>۱</sup> این قرینه زهربار تاریخ است که میرزا تقی خان‌هم قضیه «کنسطیطو سیرن» را در ارتباط با حق زندگی افراد مطرح ساخت‌زیرا در آن نظام سیاسی، وزیر معزولی مثل خودش، دیگر حق هستی نداشت. گفت: سرانجام شاه «مرا فربان خواهند کرد». در ضمن باید یادآور شویم گذشته از اینکه امیر از فرمان گلخانه آگاهی داشت، همواره از اروپائیان در باره «سیستم حکومت» غربی می‌پرسید و با آنها گفتگو می‌نمود. در یکی از نامه‌های رسمی خود نیز به این مطلب اشاره نموده که: جمیع مردم انگلیس به موجب «قوانين ولایتی در محافظه همه مساوی می‌باشند، آنها املاکشان و ادبیاتشان در کمال رفاهیت می‌باشد». همچنین به گفته منشی سفارت انگلیس: امیر در پی «قانون وعدالت» بود.<sup>۲</sup>

نتیجه اینکه اصل روایت میرزا یعقوب خان معتبر است. در ضمن، این نکته هم آمده که: روس «مانع» آن نقشه امیر بود، اما انگلیس در باطن وعده «هر راهی» داده بود. مخالفت و ممانعت روس طبیعی است. ولی در گزارش‌های رسمی وزیر مختار انگلیس چیزی از این مقوله نیافتنیم که میرزا تقی خان اندیشه خود را با او بیان گذارد.

۱- امیر کبیر و ایران، ص ۲۰۵.

۲- همان کتاب، ص ۲۰۵ و ص ۲۰۷ و ص ۳۵۵.

باشد. اگر امیر در چنان مسئله مهمی با وزیر مختار انگلیس صحبت داشته باشد، خیلی بعید و امر استثنایی است که آن ایلچی دولت خود را آگاه ننموده باشد. البته یکجا وزیر مختار انگلیس به امیر می‌نویسد: «دوستدار خود می‌داند که منظور باطنی آن جناب است که قواعد نیک مردم ایران را ترقی دهنده، و قواعد ظلم و تعدی و اجحاف را از میان آنها و حکام بر طرف سازند».<sup>۱</sup> ولی این غیر از وضع «کنسطیتوسیون» می‌باشد. به هر صورت، در خصوص آن نکتهٔ خاص یعنی عنوان کردن مطلب با انگلیس، مدرک دیگری به دست ما نرسیده است. با همهٔ آن توضیحات که در واقع نکته‌ای را مبهم نگذاریم، یکی از استادان تاریخ عقاید سیاسی تفسیر یا سوه تفسیری از روایت میرزا یعقوب‌خان نموده است. بدین معنی که «کنسطیتوسیون» را با مفهوم دموکراسی و حقوق آزادی خلط کرده، و بر پایهٔ همین خلط معنی آنرا مغایر سیاست میرزا تقی‌خان شناخته است. این خلط ذهنی ناشی از اشتباه در مفهوم عینی و سادهٔ «کنسطیتوسیون» است که تنها دلالت دارد بسر حکومت با اصول در تقابل بیقاعدگی و خودکامگی و سیاست بالا اصول می‌تواند انواع مختلف داشته باشد که یکی از آنها نظام دموکراسی است. در زمان امیر کبیر اساساً مسئلهٔ دموکراسی و حقوق آزادی مطرح نبود. امیر به روایت میرزا یعقوب‌خان، بر آن بود که اگر بتواند قواعدی بنهد که خودسری و خودکامگی پادشاه و حکام را سد کند، و پایهٔ نظام تازه‌ای را بنیان گذارد. اشتباه مقدماتی معلم تاریخ عقاید سیاسی ما نشانه‌ای از فقر فکری است در تاریخ و فلسفهٔ سیاسی هردو؛

---

۱- همان کتاب، ص ۳۱۵

فقری که گروه تاریخ و گروه علوم سیاسی ما در آن غوطه می خوردند و در ترقی معرفت تاریخ و دانش سیاسی به اطلاق فرمودند. هنری از ایشان مشهود نیفتاد.

\*

باری، آنچه میرزا یعقوب خان راجع به امیر کبیر در رساله اش آورده از این قرار است:

«ایران به فاصله پنجاه سال، سه دفعه از روش ترقی بازماند: دفعه اول ازوفات مرحوم نایب‌السلطنه، دفعه دویم از قضیه مرحوم قائم مقام، دفعه سیم از قضیه مرحوم میرزا تقی خان».

«مرحوم میرزا تقی خان خواست وساطت<sup>۱</sup> و رشوه خواری را موقوف نماید – ندیدی چه طور دست بهم داده به حمام کاشانش فرستادند».<sup>۲</sup>

«میرزا تقی خان را همه وقت محروم و هوای خواهش بودم، خاصه در روزهای پریشانی و اضطرارش. دستخطهای همایون که غالباً اعتماد انگیز بود به من نشان داد.<sup>۳</sup> بعد از زیارت گفتم که: اگر ده یک اینها صدق باشد جای این همه اندیشه نیست که شما دارید. گفت:

- 
- ۱- منظور نویسنده «واسطه تراشیدن» یا بداصطلاح امروزی «توصیه بازی» و کار را به دلایل این و آن گذراندن است.
  - ۲- اینجا خطابش بد «یکی از دوستان شفیق» است که گفتگوی با او را نقل کرده.

- ۳- روایت میرزا یعقوب صحیح و دقیق است. برای متن دستخطهای اطمینان بخش شاه پس از عزل او از وزارت، نگاه کنید به: امیر کبیر و ایران چاپ سوم، ص ۶۸۵-۶۸۲. بکجا شاه می نویسد: «به‌خدافس هر چه می نویسم حقیقت است و فوق العاده شمار ادوسدارم. خدامرا بکشدا اگر بخواهم نازنده‌ام از شما دست بردارم یا اینکه بخواهم بقدر سرسوزنی از عزت شما کم کنم...».

راست می‌گویی، اما حرف در این است که بندگان شاهنشاهی با یک وجود تنها، در مقابل این همه رخنه در دمندان<sup>۱</sup> سپرخواهند انداخته و لابداً بهجهت آسودگی خودشان مرآ قربان خواهند کرد. گفتم: چرا چارهٔ تنهایی شاهنشاه را پیش از وقت ندیدی؟ گفت: مجالم ندادند و زلا خیال کنسطیطوسیون داشتم. مانع بزرگ روسهای تو بودند<sup>۲</sup>، انگلیس کمال همراهی را در باطن وعده می‌داد. منتظر موقع بودم. «سلطین ایران عیب وزیر کشی را پسندیدند، تا قیامت بدنامی آنرا می‌کشند».

- 
- ۱- منظورش ناراضیان و نزدیکان شاه هستند که از دشمنان امیر بودند.
  - ۲- میرزا بعقوب در این زمان مترجم و از اعضای سفارت روس در تهران بود. «روس‌های تو» اشاره‌ای به همان معنی است.

## طرح قرارنامه ایران و انگلیس در بازگرداندن هرات به ایران

گفتگوی سیاسی ایران و انگلیس راجع به بازگرداندن هرات به ایران، در وزارت میرزا حسین خان سپهسالار انجام گرفت. مذاکره دولت از شوال ۱۲۹۶ تاریخ‌الثانی ۱۲۹۷ طول کشید، و چند طرح قرارنامه نوشته شد. آخرین طرحی که پس از حکم و اصلاح مورد موافقت واقع گردید، به‌امضای ناصرالدین شاه و طامسون وزیر مختار انگلیس رسید. و قراربود طرح مزبور به صورت پیمان نهایی درآید، و در تاریخ ۲۱ صفر ۱۲۹۷ به‌امضای دولت بررسد.

از ماهیت آن مذاکرات ضمن تعلیقات کتاب «اندیشه ترقی و حکومت قانون» (چاپ ۱۳۵۱) صحبت کرده‌ایم. و متن مهمترین اسناد از جمله گزارش بسیار مهم میرزا حسین خان رابه شاه (مورخ ۲ ربیع‌الاول ۱۲۹۷) منتشر ساختیم. آنجا گفته بودیم که طرح نهایی که به

تصدیق شاه رسیده بود، بدست نیامد. و توضیع دادیم که رأی شاه به ملاحظه سیاست روس تغییر کرد و آن کار مجمل ماند. اینک عین طرح مزبور را که در اسناد وزارت امور خارجه به دست آمد، انتشار می‌دهیم. سابقه مذاکرات راتکر ارنمی کنیم. فقط به چند مطلب بسیار مهم مربوط به خود قرارنامه توجه می‌دهیم :

یکی اینکه: حالت موقت بودن قرارنامه «به جهت این است که دولت ایران وقت داشته باشد ، امنیت و اطمینان دولت انگلیس را به جهت خود حاصل نماید از برای داشتن هرات بطور ملکیت و دائمی».

دیگر اینکه: سه قضیه امتیاز کشی رانی در رو دخانه کارون، ساختن راه‌های ایران به وسیله انگلیس‌ها ، و کشیدن راه‌آهن از قندھار به هرات (که مورد تقاضا و اصرار انگلیس بودند) از طرح آخری یکسره حذف شده‌اند. روشن است که ایران نمی‌خواست بادادن چنان امتیاز‌هایی به انگلیس ، دشمنی روس را علیه خود بسرا نگیزد . «اصلاحاتی» که میرزا حسین خان در نامه اش به شاه (۲ ربیع الاول ۱۲۹۷) اشاره نموده است، ناظر به همان موضوع‌ها می‌باشند. نکته بامعنی دیگر اینکه: ایران «قدرتی که در قوه دارد و ممکن است ، تجاوز روس را به خاک ترکمان ممانعت خواهد کرد» و نسبت به اقدام روس «فویاً پر تست خواهد کرد».

دلالت حقوقی و مفهوم مخالف آن عبارت در دیپلماسی این است که در صورت عمل نظامی روس - ایران تعهدی در اقدام نظامی علیه آن دولت بگردن نمی‌گیرد، از آنکه در مقابله جویی با آن همسایه متجاوز - زورش رانداشت.

متن طرح قرارنامه و تصویر آنرا منتشر می‌کنیم. چند عبارت و

کلمه‌ای که در متن آن بین دو قلاب آورده‌ایم، ناصرالدین شاه به خط خود افزوده است.

### [طرح قرارنامه ایران و انگلیس در ۱۲۹۷]

هرات بطور امانت تفویض می‌شود به امانت داری دولت ایران. تصرف دولت مشارالبها امتداد خواهد یافت مادامی که رفتار او موجب اطمینان دولت انگلیس است. واگر دولت ایران در هرات اسباب افساد و اختلال سرحدات هندوستان بشود— یا بگذارد بواسطه حضور او در هرات، دیگران اسباب اختلال مزبوره بشوند— آنوقت تصرف مزبور لغو خواهد شد. و این قرار موقت بجهت این است که دولت ایران وقت داشته باشد، امنیت و اطمینان دولت انگلیس را بجهت خود حاصل نماید از برای داشتن هرات بطور ملکیت و دائمی.

در صورتی که دولت انگلیس ملاحظه نماید که از برای هرات خطری است که بدست غیر ایران بیفتد، یا غیر از ایران در آنجا حالت تسلط و اقتدار بیابد— آنوقت دولت انگلیس لابدا بجهت دفاع خارج ورفع تسلط غیر از ایران و حفظ موقع هرات، محتن است قشون بفرستد [و بعد از رفع غایله فوراً قشون خود را اعاده بدهد].

دولت ایران تعهد می‌نماید که در هرات مأمور رسمی یا مسافر از هیچ دولت خارج، غیر از انگلیس قبول ننماید و راه ندهد.

عدد ساخلوی هرات [از قشون ایرانی] فيما بين دولتين ایران و انگلیس بموقع مذاکره گذارده خواهد شد. و واضح است تعیین عدد ساخلو موقوف به اقتضای وقت و وقوعات خواهد بود [در کم وزیادتی] با صوابدید دولت انگلیس.

معدودی از صاحب منصبان انگلیس جهت تعلیم قشون ساخته شده بودند. هرات، و مواظبت در قوانین دفاعیه هرات گرفته، و مأمور خواهند شد. چون بعد از این قرار منافع دولتی ایران انگلیس حکم واحد خواهند داشت، دولت ایران کمال سعی را خواهند نمود در اخذ دوستی دولت انگلیس و اتحاد صمیمی با آن دولت. موقع و مقام انگلیس را در ایران طوری خواهد نمود که در مسائل مهمه، مصلحت و شور با دولت مشارالیها نماید، و صوابدید دولت مشارالیها را که مطابق منافع ایران باشد، محل اعتنا خواهد داشت.

دولت ایران با مشورت و تقویت روحانی<sup>۱</sup> دولت انگلیس تدبیری اخذ و اقدام خواهند نمود که تصرف روس در مردو و قوع نباشد. دولت ایران بقدرتی که در قوه دارد و ممکن است، تجاوز روس را به خاک ترکمان ممانعت خواهد کرد از دادن آذوقه و هر قسم معاونت دیگر. وقویاً پرست خواهد کرد هر گاه دولت روس بخواهد عساکر خود را از متصرفات ایران یا جایی را که ایران ملک خود می داند، عبور بدهد.

در صورتیکه شرایط مسطوره در این قرارنامه از طرف ایران مجری نگردد، و در صورتیکه روس مسو را متصرف و ممکن شود [بطور دائمی و-]<sup>۲</sup> و از برای این فقره دولت انگلیس لازم بداند که این قرار ببرهم بخورد - قرارنامه حاضره لغو خواهد گردید.<sup>۳</sup>

۱- «تقویت روحانی» ترجمه از اصطلاح انگلیسی و مقصود «تقویت معنوی» است در مقابل «تقویت مادی».

۲- بک لغت خط ناصر الدین شاه ناخواهان است.

۳- تصویر من قرارنامه ملاحظه می شود.

هرات بیدار نمودند و لات دنیا رات هم تهدید  
تهدید علیه افت آن در واقع داد و بدب جنون و تکبر که کارهای  
در هر رات باید فراموشان شدند نبود پاکنده بودند خود را  
در هر رات که در آن باید خیل زربه نشاند از قدر تقدیر  
و میر قدر رفت بجهة هر رات همچویت غیر وقت و چشم بینه نیست  
و هنوز هر رات که نیزه همچوی میگردند نباید در هر رات بیدار شدند

له مویسیه ولت که سر خود خود نمود و اینکه هر رات خیل رات هم باید غیر وقت  
و غیر وقت باز باشد است و هر رات پایام از قدر که سر هم باشید و قدر  
فرح و شادی خود غیر از پیغمبر خود رفعت شوی از قدر فخر است و همچنان خوب  
خواسته خود است و بجهش ...

هر رات یعنی هر روز صد هر رات نموده باید و قدر بیان هر رات فرح غیر از قدر هر رات  
و لطفه هم

هر رات خود را در قدر میگوییم که اینکه هر رات میگذرد از قدر اینکه هر رات میگذرد  
هر رات خود رفعت پیغمبر رفت داده داد خلکه بلو بگویید که اینکه هر رات

سده هر روز صد بیان همچوی نعم قدر نموده باید و قدر بیان و خوب  
هر رات که قدر داشته باشد خلکه بلو

چون بندیم خود من یعنی هر چهارم هفده وزانه داشت دست داشت  
که عزیز اهل فتوح و نوادره تصرفت تغیر داده مسیر ایالات پیغمبر  
بمسیر رومیه هم در خلیفه فتح عربستان صفت داشت این دست ایانه داشت  
و صراحت باید داشت که بیوی امیر قلچ من یعنی هر چهارم هفده وزانه داشت  
که از همین پندرات و با تصرفت این داده داشت که تغیر ایالات از خود داشت  
فرآئند نه و تصرفت ایالات امیر قلچ را در قلعه زیابر

mb

